

## دفاعنامه‌های مولانا بحرالدین باعث در دادگاه‌های نظام پادشاهی

به نام خداوند جان و خرد

زنده‌یاد مولانا بحرالدین باعث از اندیشمندان و مبارزان برجسته و بلندآوازه راه آزادی و عدالت‌خواهی نیمه دوم سده بیستم افغانستان است. او از یاران نزدیک زنده‌یاد محمد طاهر بدخشی و از اعضای ارشد رهبری ساختار سیاسی بود که بدخشی بنیاد گذاشته بود. مولانا باعث سخنور جادوکلام و مبارز دلیر و بیقراری بود که از هر امکان و مجال برای روشنگری، آگاهی‌دهی و بسیج مردم برابر ظلم و اجحاف ستمگران و حاکمان غدار و اغواگری‌های روحانیت قشری و تحجراندیش استفاده می‌کرد و به تشریح عوامل بنیادی پس‌ماندگی جامعه و کشور می‌پرداخت. او مرد میدان اندیشه و عمل بود. به همین خاطر دم و دستگاه حاکمه بارها برایش دسیسه چیدند و زندانی‌اش کردند.

به ادامه انتشار اسناد ارزشمند، وابسته به تاریخ و کار و پیکار گذشته سازمان سیاسی به رهبری زنده‌یاد محمد طاهر بدخشی، اینک مسوده‌ها و متن‌های دو دفاعنامه جداگانه در محاکم نظام پادشاهی را در دو بخش، به مناسبت ۸ عقرب سال روان، سال‌روز تولد و شهادت زنده‌یاد بدخشی، خدمت جوانان علاقه‌مند خط فکری او و پژوهشگران تاریخ مبارزات سیاسی کشور پیشکش می‌کنم.

بخش اول، اسناد مربوط به دفاعنامه سال ۱۳۴۹ مولانا باعث و بخش دوم، اسناد مربوط به دفاعنامه سال ۱۳۵۱ خورشیدی مولانا باعث و همزمانش را در بر خواهد داشت.

با آنکه سندها خود گویا و گواه هستند، روشنایی اندکی بیشتر پیرامون آن‌ها را بایسته می‌پندارم:

۱- دفاعنامه نخست تنها مربوط به محاکمه مولانا باعث در سال ۱۳۴۹ خورشیدی است که محمد طاهر بدخشی آن را نگاشته است.

دفاعنامه دستنویس بدخشی دو و یا شاید دقیق‌تر دونیم نسخه به دست ما رسیده است. نخستین نسخه زیر عنوان «دفاعیه ت» که بدخشی آشکارا آن را بسیار با شتاب یادداشت کرده است، در واقع مسوده ابتدایی یا همان «چتلنویس» و یا «چرکنویس» است. (من که فکر می‌کردم شناخت و خواندن هرگونه خط بدخشی برایم هرگز دشوار نخواهد بود، از بس که با عجله نوشته است، در خوانش چندین کلمه در این نسخه به راستی در مانده شدم!) اما در فقدان «پاکنویس» تام و تمام

دفاعنامه، نسخه نامبرده این امتیاز را دارد که همه عناوین و اجزای طرح، گاه با کم و بیش تفصیل و گاه بسیار فشرده، در آن بازتاب یافته است. از این نگاه در حالت کنونی یگانه نسخه کامل به شمار می‌آید!

دومین نسخه تحت عنوان «دفاعنامه بحرالدين باعث - محصل صنف سوم فاکولته شرعیات پوهنتون کابل، در محکمه امنیت عامه کابل، در ماه سرطان ۱۳۴۹ شمسی» به هدف پاکنویسی نسخه نخستین آغاز شده است. اما چون در همان صفحه اول «قلم‌خور» شده، زیاد ادامه نیافته است. بدین لحاظ آن را «نیم» حساب کردم!

نسخه سوم با سرنامه «دفاعنامه بحرالدين باعث، در محکمه امنیت عامه کابل، در ماه سرطان ۱۳۴۹ شمسی» در حقیقت تشریح و پاکنویس همان نسخه اول می‌باشد. با آن که جاهایی از ماده‌های قانون و آیت مورد نظر در آن خالی گذاشته شده است، اما به روشنی از متن نهایی و پاکنویس شده دفاعنامه نمایندگی می‌کند. دریغاً شکل ناقص آن یعنی تنها بخش «تمهید» آن به دست ما رسیده است..

مولانا باعث پس از قرائت متن کامل همین نسخه دفاعنامه در محکمه برائت می‌گیرد.

۲- در این پیوند مسوده دفاعیه دیگری از باعث دستنوشته محمد بشیر بغلانی نیز دسترس می‌باشد که به هدایت بدخشی ترتیب شده است.

روایت محمد بشیر بغلانی: مولانا باعث در سال ۱۳۴۹ بنا بر توطئه‌ای بار دیگر زندانی می‌شود. بدخشی بشیر بغلانی و زنده‌یاد انجنیر رشید فرخاری را به سراغ و احوالگیری وی می‌فرستد. آن دو باعث و ذبیح‌الله عصمتی را در یک سلول می‌یابند. آن‌ها پیام و خواهش باعث را مبنی بر نگارش دفاعیه در رد دعوی سارنوال به بدخشی می‌رسانند. بدخشی می‌گوید خوب، می‌نویسیم. در همین دیدار بدخشی به بغلانی وظیفه می‌سپرد تا مواد لازم قانونی را گردآوری کند و به انجنیر رشید با توجه به پهلوهای سیاسی موضوع رهنمود می‌دهد و هردو را با هم برای آماده کردن طرحی برای دفاع باعث توظیف می‌کند. دستنوشته‌ای که از بغلانی داریم همان طرح است.

۳- دفاعنامه دوم که در بخش دوم تقدیم می‌شود مربوط به محاکمه باعث و تعدادی از هم‌زمان در دیوان امنیت عامه ولایت بدخشان در سال ۱۳۵۱ خورشیدی می‌باشد. دلچسپ است که متن این دفاعنامه، درست در همان کتابچه ۴۸ برگه با «پشتی» دارای نشان اردوی شاهی افغانستان به دنبال رونوشت «متن کامل دفاعنامه محمد طاهر بدخشی ... در سال ۱۳۴۸ خورشیدی» ثبت

شده است! اما کاملاً برخلاف متن دفاعنامه بدخشی که رونویسی آن با اشتباهات بسیار همراه بود و نسخه بردار چندان خط خوشی نیز نداشت، این متن با خط زیبای مولانا باعث بسیار خوانا و پاکیزه نگارش یافته است!

اصل متن دستنویس باعث، عنوان ندارد. ناچار نام «دفاعنامه زنده‌یاد مولانا بحرالدین باعث و هم‌زمانش در دیوان امنیت عامه ولایت بدخشان در سال ۱۳۵۱ خورشیدی» بر آن گذاشته شد. ۴- در متن دفاعنامه دوم آشکار است که افزون بر سارنوال شماری از چهره‌های با نفوذ محلی در همکاری با دستگاه حکومت وقت و پشتیبانی از والی، با باعث و یاران هم‌رزمش طرف دعوا قرار گرفته‌اند، به ویژه علیه مولانا باعث موضعگیری خصمانه کرده‌اند. باعث در برابر بعضی از آن‌ها برای دفاع از خود، با لحن جدی و با استدلال قوی واکنش شدید نشان داده است که شاید برخی وابستگان احساساتی آن‌ها را ناراحت کند! من از این قماش بازماندگان تمنا دارم که واکنش مولانا باعث را با توجه به صف‌بندی‌های آن روز کاملاً طبیعی تلقی کنند و با شکیبایی بپذیرند که ماجرا مطابق شرایط آن زمان رخ داده و در همان چارچوب زمانی پایان یافته است. پس از نیم سده واکنش‌های احساساتی و «انتقام‌جویانه» به آن عقلانی نخواهد بود!

۵- زحمت اساسی تایپ دستنویس‌های اسناد مهم را مانند گذشته دوست و رفیق گرامی استاد کریم‌شاه «میر» داوطلبانه پذیرفته است که همواره سپاسگزارم. مسؤولیت برابری تایپ با متن اصلی، درستی و ویراستاری آن، زیرنویس‌ها و آنچه در بین نشانه [ ] آمده، افزوده یا ندرتاً تعدیل کلمه‌ای به هدف ویراستاری به دوش من می‌باشد.

۶- نمونه‌های دستنویس دفاعنامه‌ها در پایان نسخه تایپی هر کدام، متن کامل و یا یک تا دو سه برگ پیوست می‌شود.

بیا تا جهان را به بد نسپریم

با درود و آرزوی سلامتی.

محبوب‌الله کوشانی

# بخش اول

متن تائیدی نخستین مسوده دفاعنامه مولانا بحرالدین باعث

دستنوشته محمد طاهر بدخشی:

دفاعیه ث [منظور باعث است]

تمهید

۱- قوه قضا باید در عمل استقلال خود را ثابت کند: مواد قانون اساسی، رویه قضایی

مقدمه

۲- روشنی در موضوع و شخصیت مدعی علیه: سرزمین درواز دوره پرمشقت طالبی و دارالعلوم، پوهنزی شرعیات و مخالفتها و رقابت‌های بیجا

- مبارزه علیه قوانین استبدادی، کینه والی و دندان‌خایی پولیس و مسأله امر به معروف

۳- دفع صورت دعوی مجمل، مخلوط

الف- آیا توهین یک استاد اصل دعوی است؟!

عدم وجود اصل مدعی، مدعیان شاهد و شاهدان مدعی - وظیفه سارنوال و قاضی؟ که جزا بدهد؟

ب - آیا در پشت دوسیه ساختگی به نام توهین، دسیسه سیاسی پولیس نهفته نیست؟

مسأله مظاهرات را به اینجا چه! پولیس از کجا می‌داند که من حاضر و آماده امتحان نبوده‌ام؟

خاتمه

عدم کفایت حکومت (قوه اجرائیه) اعمال نفوذ در قضا و مقننه. اداره به سبک قدیم دیگر ناممکن است! محاکم دست‌پاک نشوند - ابراء ذمه و تصمیم مدعی علیه.

## تمهید

### قوة قضا

طبق این قانون اساسی که از شاه تا گدا به آن توسل می‌ورزند و حکومت از آن صلاحیت می‌گیرد و قوة مقننه در پشت سر آن قرار دارد، قوة قضا که افتخار تطبیق آن را، در مواد ( ) ( ) به صراحت آمده ... یعنی قوة قضا و محاکم آن مستقل بوده در تحت تأثیر دو قوة دیگر نیست!

این را در تمهید با خط برجسته تحریر می‌کنم و در مقدمه دفاعیه‌ام به آواز بلند می‌خوانم تا محکمه را با قضاات محترم آن یادآوری کرده باشم که در ابتداء دموکراسی و مرحله حساس آزمایش، برای حفظ آبروی سیاسی کشور هم که باشد، این سخن در روی کاغذ باقی نماند و لااقل یک دوره کوتاه، محاکم بدون بند و بست و قضاات بدون خوف و هراس، تحت تأثیر عذر و تهدید حکومت نرفته به سفسطه ایجاد یک استقرار سیاسی تسلیم نشوند. همان قسم که لحاظ مجرمین عادی را نمی‌کنند، قصور حکومت را هم اغماض نفرموده، بگذارند که به نالایقی، عدم کفایت و سوء اداره خود فهمیده و بارها ملامت شود؛ و ادعاهای غلطش علیه جوانان مبارز و مجاهدین مسلمان میان تهی برآمده تا از دوسیه و دسیسه دست کشیده در فکر بهبود واقعی کار و عمل خود شود، در غیر آن در زیر فشار ذهنیت مردم از بین برود. درین ملک نه قحط آدم است نه قحط وزیر و تغییر و تبدیل کابینه در سیستم دموکراسی یک کار عادی است.

قضاات محترم: این حکومت است که راه خود را گم کرده است، سنگ را می‌بندد و سگ‌ها را می‌کشد. مظاهرات و مخالفت‌ها، عدم رأی اعتماد ... لازمه دموکراسی است.

### ۱- روشنی ...

برای این که قضاات محترم فعلاً و مؤرخین قضایی و حقوقی و سیاسی در آینده بدانند که مدعی علیه کیست؟ چند نکته در باره جای، تحصیل و علت مخالفت ریاست شرعیات و پولیس و والی را یادداشت می‌کنم.

همچنان که در آسیا افغانستان کشور پسمانده و محاط به خشکه است، در افغانستان نیز کوهستانی در دامنه‌های پامیر به نام درواز وجود دارد که ۶ ماه راه آن مسدود بوده، یک اقتصاد طبیعی داشته، لباس طبقه متوسط را خودشان از پنبه و [؟؟؟] به نام کرباس و ??? تهیه و

خوراکشان در ۹ ماه سال تلخان و توت است؛ سرک را نه تنها نمی‌شناسند بلکه راه‌های «آتنگ» فعلاً در دنیا نظیر ندارد. از آن راه هیچ غیردروازی به درواز رفته نمی‌تواند!

من در آنجا در خانواده یک ملای فقیر تولد شده و فعلاً ۱۰ نفر نفقه‌خور دارم که اکثراً لباس را به نوبت می‌پوشند و فقط دو وقت نان در روز و سه ماه در سال نان گندم را می‌شناسند. هیچگونه سابقه خدمت در ادارات تا امروز نداشته، نه مزه چوکی و نه لذت معاش را می‌شناسم. از سیاست نامی به آنجا نرفته و من هم به [؟؟؟] مربوط کدام جریان و اهل سیاست و جاه‌طلبی نیستم.

اما این درواز فقیر سرزمین عالم‌خیز بوده، چه در بخارای امیری و چه در هند و کشور، طالبان علوم آن در استعداد اول نمره بوده و همیشه مبلغان آتشین نفس و سربازان راه جهاد ضد جهالت و ستم بوده اند. این میراث آنرا دارم! چنانچه ده ساله بودم که از درواز به نام طلب علم و دین آواره شدم. ده به ده، شهر به شهر با آن وظیفه، علم دین و دانش و فضل را مانند خوشه چین با گرسنگی‌ها، بی‌لباسی‌ها، توهین و تحقیرها جمع کرده به کابل رسیدم. جز دارالعلوم عربی کابل هیچ موسسه علمی و مذهبی مرا نپذیرفت. در آنجا هم متعلم درخشان و زحمتکش بوده و اکثر می‌شناسند. از آنجا در مقابل خرافات مجاهده را شروع کردم. وقتی که علم، کیهان را تسخیر کرد و مشتی عالم‌نمای نادان به مخالفت برخاستند، به نور حقیقی اسلام به این تاریکی‌ها روشنی انداختم و نشراتی کردم که به سویه بین‌المللی انعکاس داشت. و در اثر آن به «تکفیر» م پرداختند. از آن سرخرو برآمدم.

با داشتن نمرات ممتاز توانستم به شرعیات بروم. آنجا با مخالفت شدید مخالفان دارالعلوم دچار شدم. یک رقابت مرا زیر فشار گرفت و چند بار برایم توطئه ساختند. اما از زبان من می‌ترسیدند. تا اینکه قوانین استبدادی پ و م [پوهنتون و محصلین؟] غیرقانونی پاس شد. همه جوانان مبارز علیه آن برخاستند. این‌جانب به نمایندگی ف [فاکولته] شرعیات و اهل دین در این مجاهده معقول سهم گرفته و ۲۴ روز آن را با اشتراک جوانان پیش‌آهنگ رهبری کردم. این است که مخالفت پوهاند (والی فعلیه) و پولیس را برای همیشه کمایی کردم.

چنانچه در سال ۴۸ در حالی که بعد از ۲۰ روز مظاهره از درواز آمده، مریض در لیلیه افتاده بودم که مرا با ۲۰ جوان دیگر ناحق به علت بعیده گرفتار و ۴ ماه در حبس نگهداشته و بالاخره بعد از محاکمه درین محکمه تقریباً براءت یافتم. اینک بار دیگر در سال ۴۹ در روز تجلیل کارگر در قطار همه جریان‌های دیگر، به نمایندگی اهل [دین] و شرعیات تحت شعار **الكاسب حبيب الله**، خطابه سراپا مشحون از آیات و احادیث ایراد کردم که هیچ جای اعتراض قانونی نداشت، و پولیس

نمی‌توانست مرا نسبت آن تعقیب کند؛ اما از تأثیر کلام حق ترسیدند و در صدد دسیسه افتادند. و من بیخبر از گنه‌کاران، در روز امتحان نسبت اخذ رشوت از یک محصل محروم‌شده به سبب نقل، که از مربوطین اسحاق‌زی معروف سرپل بود، به قسم [؟؟؟] به قسم هزل اعتراض کردم که به عکس‌العمل شدید مواجه شدم. گفتگوی لفظی طوریکه معمول است، بین من و وفی‌الله خان رخ داد. اما شاهدان چُست [؟] منتظر فرصت، آن را کلان کرده، سنجیده در ظرف چند ساعت از بی‌اطلاعی رئیس پوهنتون استفاده کرده نه تنها مرا بدون قانون اخراج، بلکه پولیس را خواسته مرا خلاف قانون سپاریدند. به تطمیع از یک تعداد محصلین شهادت به اکراه گرفته بعد از رخصت‌شدن پولیس با توسل به سارنوال است که صورت دعوی مجمل و مخلوطی علیه من آماده شد!

خود قضات محترم نظر به علم و تجربه می‌دانند که دعوی چنین نیست و من با وجود [ی که] مطمئن هستم اما به دفع آن می‌پردازم:

## ۲- دفع صورت ...؟

آیا توهین ...: در صورت دعوی می‌گوید که توهین ...! چرا این شخص توهین شده به آدرس حتی یک دارالوکاله و [مراجع] مطالعه در حقوق و قضا و شرع عرض نکرده است؟ آیا زبان ندارد؟ از من می‌ترسد؟ یا نمی‌تواند یا پشت شرف و حیثیت خود نمی‌گردد که پولیس و سارنوال به وکالت آن برخاسته!

این مسأله حق‌العبد است؛ خود عبد وجود دارد حی و زنده ...

باز هم متهم می‌شوم که محصلین را داو زده ام. یعنی اینها همه حدس اند؛ عرض و شکایت آن کجاست؟ فوراً این مدعیان شاهد هم می‌شوند. طبق [ق] شهادت فردی و به لفظ **اشهد** در نزد قاضی معتبر است. این طور ساختن‌ها دیگر کهنه شده است، سجل به درد نمی‌خورد. باز خود ریاست، مدعی من است! شاگردان محتاج نمره و سوانح مدعی، شاهد شده نمی‌توانند. دوسیه (۵۴) ورقه بی معنی [است]! تحقیقات من کجاست؟

## ۳- در پشت دوسیه چهره والی و پولیس نهفته

والی و پولیس گویا حافظ امنیت و اجرا اوامر قانون از باداران خاص اند و به شخص مذهبی و حقیقت قرآن از رو برو حمله کرده نمی‌توانند. مرا متهم کمونیستی، ... کرده نمی‌توانند؛ مثلی که

هزار ملی‌باور دیگر را می‌کنند. لذا باید از پشت خنجر بزنند و آن دسیسه‌بازی‌های وقت عبدالرحمن است!

والی گفت، پولیس گفت و خود صورت دعوی این حقیقت را واضح می‌گوید که من [پرده استتار؟] فعالیت‌های مجاهدانه باعث هستم.

قضات محترم! جرأت کنید؛ چهره محرومی حقیقت را از لای ژنده پاره‌های سیاست بشناسید. همین مسأله را لطفاً افشا کنید. پولیس اگر مرد است، اگر به قانون ایمان دارد، چرا رو در رو با من مواجه نمی‌شود و نمی‌گوید برادر!

چرا با اجتماعیون یا سوسیالیست‌ها شانه به شانه می‌روی. چرا حقایق اسلام را آشکار می‌کنی. چرا حدیث الکاسب را در روز کارگر تشریح می‌کنی و چرا مزدوران مظلوم را آگاه و هوشیار می‌کنی که گریبان حکومت و باداران سرمایه‌دار ما را بگیرند و موجب اخلاص امنیت خاصه آنها شوند! مزد زیاد و حال روز بطلبند، بیمه بخواهند؛ برادری و برابری بخواهند ...

در صورت دعوی اگرچه پرده انداخته اند، اما مسأله معلوم است که گرفتاری من سیاسی است. و باید محکمه من سیاسی باشد. خیر است اگر از حقوق مادی سیاسی در زندان برخوردار نبوده‌ام؛ مهم نیست! آن نصیب قومندان طوری که در حبس سیاسی گذشته نصف [اعاشه؟] ما را نوش جان کردند.

خلاصه اینکه: این دعوی مجمل و مخلوط در حقیقت و ماهیت سیاسی است. به توهین استاد چه که به توهین رسول علاقه ندارند. چه دلسوزی! اما جرأت ندارند و این خلط مبحث است. من جواب‌تانرا می‌دهم. بلی من در سال ۴۷، ۲۴ روز رهبری مظاهرات را به عهده داشته‌ام آن را به پیروزی رسانده‌ام. و دل این پوهاند بی‌کفایت را با این پولیس‌های دوست استبداد خون کرده‌ام. اما متأسفانه در سال ۴۸ مریض و در خانه بودم. ناحق حبس و محاکمه شدم و در سال ۴۹ در روز کارگر باز علیه سود و سلم و باداران پولیس و حامیان دعوت‌دهنده والی صاحب سخن زده‌ام. دیگر در هیچ‌گونه تظاهرات اشتراک نکرده‌ام. در روز امتحان به حرکت غیرقانونی اداره نسبت بازآوردن یک محروم پول‌دار اعتراض کرده‌ام. اینست سرنوشت من:

۱ - از پوهنتون ظالمانه اخراج شده ۲۰ سال طلب [علم] و دویدن من به هدر داده شده است.



۲ - متهم شده و حیثیت و شهرت علمی مرا لکه‌دار کردند. تاجران قراردادی مرا به نقل متهم کرده‌اند و دوسیه ساختند؛ در حالی که با استاد مضمون در محکمه نزد رئیس همین حالا امتحان می‌دهم و نمرهٔ پارچهٔ من ۹۰ است.

۳ - سارنوال محکوم امر والی علیه من این دعوی مجهول و مخلوط را ساخته و پرداخته؛ فقط رأی علم قضا و صیانت ذهنیت حق [و] قانون [توسط] آنها است که مسأله را روشن می‌سازد!

خاتمه:

حکومت خود را تغییر نمی‌دهد.

-----

-----

نسخهٔ اصلی دستنویس بدخشی (متن تایپ بالا):

دفاعیه

۱- قوه قضا باید در محل استقلال خود را ثابت کند : مواد قانون اساسی ، دوره قضائی  
۲- دوشی در موضوع : سرزمین درواز ، دوره در شصت طالبی و در العلم ، دو هجرتی در عیادت و مخالفت در ریاست  
و کیفیت مدعی علیه - بیان علیه قوانین استنباطی - کینه والی و دوران قضائی پولیس و سلاطین

۳- دفع صدمه در محل محوط

الف ایا تو همین یک پستاد اصل دوی است ؟!

عدم وجود اصل مدعی ، در میان شاخص و شاهدان مدعی - طیفه کار اول و نارض ؟ که خواهر هم ؟

ب : آیا در این دوشی با شکل تمام تو همین دستبند سیاسی پولیس نهفته است ؟

مگر نظام را از اینها چه ؛ پولیس از کی سرانگه کن حاضر و اماند است ؟

عدم کفایت شکر (تو او این) ، امانت در قضا و تقنین ، امان به شکر قدیم بگردنا مکن است

محاکم است با کت نشوند - ابراز نه و تصمیم مدعی علیه

بمید

قوه قضا -

طبق این قانون اساسی که از شاه مانگه به آن تو سل مافردند و حکومت از آن صدمه بیت بگرد

و قوه مقننه از این که آن قرار دارد - قوه قضا ، که در این تطبیق آنرا در مواد ( ۱ ) ، لبراحت آید

یعنی قوه قضا و قاضی آن مستقل بود در حکم تا بر او حق اثر نیست ؛

اینرا در تمهید با حفظ بر حسب تخریج کم ، و در قضا و دفاعیه ام : آواز طعن می فرایم تا حکم را ، قضا

مختم آن یاد آدمی که با هم که در اینته از دستور کس ، در مرحله خصای از مالیش در قضا

آبروی سیاسی کور هم با هم این سخن در دوشی کاغذ باقی مانده و در اقل یک دور کوتاه محاکم بدون

بند و بسته و قضا بدون حرف و اس حکم تا بر عذر و تمهید بگردند که نرفته به نقطه ایما

یک استقرار سیاسی تسلیم نشوند حال قسم که می طویرها جاری است که در قضا و فکر است در محاکم

نوسن بگذارند که به نالین عدم کتبت و مسود ادار جز تمهید و بار ، ملاست شود و در محاکم



نطاعی نه در آن آید و هر قدر که در لایحه اکتفا نمودیم در ۲۰ جولای در یک باقی به عدالت رسیدگی کردیم  
 و هم ۶۵۰ صید میگردد و بجز این بعد از آنکه در یک محله نزدیک آستراخان اینک بار دیگر  
 در سال ۹۶ م در روز جمعی کارگر در قطره جوینا بیکر به مانند آن اهل و غیره که در ستر  
 را الکا سبب است که در قطره سراسر استخوانی که آستراخان در قطره جوینا در یک محله جاری است که فانی  
 نه استخوانی که در آن است که در آستراخان آن لایحه که از ما در قطره جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا  
 در قطره جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا  
 به سبب نقل که در قطره جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا  
 که در قطره جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا  
 فرصت آنرا در قطره جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا  
 به در آن فانی که در قطره جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا  
 بکار گرفته بیدار است که در قطره جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا  
 در قطره جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا  
 در قطره جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا

۳ - وضع صورت ...

آید و هر چه ...  
 یک دارالوکاله و مطالعه در کتب و دستاویز ...  
 یا تا آنکه با عدالت و انصاف ...  
 این حقوق البتة ...  
 عارضه منتهی است که ...  
 در محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا  
 در قطره جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا

۴ - در این روایت ...

در این روایت که ...  
 خوانند که در هر ...  
 محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا  
 در قطره جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا در یک محله جوینا

صاحب این کتاب بجا هر آنکه با سبزه چشم  
حققت مخارج است کینه، چه بودی حقیقت را از هر آنکه این کتاب است  
سنگ را لطافت کینه نویسی اگر مردی که با کانون ایمان دارد و در راه حق  
در راه سبزه و کینه بر آید!

۱۹ با اینها کونان هر که است تا به خانه بروی و او جان را سبزه را بگریز و اندک  
الکاسته را در آن کار اگر فکر می کنی در آن نزدین نظم را اگر در سبزه را که در هر  
کده است و بار در آن سبزه را در بار آن که در هر کده است و بار در آن سبزه را در بار آن  
بگشاید، سبزه میزونه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن

در صورتی که اگر چه سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن  
سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن  
آنها نیست قونیه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن  
حقیقت: این کتاب در هر کده است و بار در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن  
دولت کونان سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن

بسیار می نما در سال ۱۳۴۴ شمسی در هر کده است و بار در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن  
در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن  
در سال ۱۳۴۴ شمسی در هر کده است و بار در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن  
سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن  
آنها است که در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن  
در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن

- ۱- زیر ضلع کانون از اوج سبزه ۲ سال طبع در هر کده است و بار در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن
  - ۲- ضلع سبزه و ضلع کانون را در هر کده است و بار در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن
  - ۳- ضلع کانون را در هر کده است و بار در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن
  - ۴- در هر کده است و بار در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن
  - ۵- قانقون سبزه را در هر کده است و بار در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن
- فصلی در این علم فقیهات و بهای است و ضلع کانون را در هر کده است و بار در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن سبزه را در آن
- ماتر  
ماتر  
ماتر

تایپ نسخه دوم که به هدف پاکنویسی آغاز شده اما با قلم خوردن ادامه نیافته است:

## دفاعنامه

بحرالدين باعث - محصل صنف سوم فاکولته شرعیات پوهنتون کابل

در محکمه امنیت عامه کابل در ماه سرطان ۱۳۴۹ شمسی

در مقابل دعوی مساعد

مدعی العموم دولت افغانستان

فهرست مطالب

تمهید: قوه قضا افغانستان اگر خواهان اعتبار و اعتماد نزد مردم و بقا و ارتقای خود است، باید عملاً خویشتن را مستقل ساخته و خصوصاً در موضوعات سیاسی تحت تأثیر قوه اجراییه نرود؟!

مقدمه: معرفی شخصیت و محیط اجتماعی مدعی علیه و حوادث مربوط این دعوی مجمل

## دفع صورت دعوی مجمل، مخلوط و ناقص

الف- آیا راستی موضوع، دعوی امتحان و توهین کدام استاد است؟

عدم وجود اصل مدعی، مدعیان شاهد و شاهدان مدعی، ریاست فاکولته و وظیفه مدعی العموم را اجرا کرده و ریاست پوهنتون وظیفه محکمه را انجام داده، پس سارنوالی و محکمه [برای] چیست؟

ب- یا در لابلای دوسیه ساختگی توهین [استاد] شرعیات، دسیسه ناجوانمردانه سیاسی یا چهره والی کابل نهفته است؟

خلط مبحث توهین و مظاهرات.

به آمادگی و عدم آمادگی امتحان من پولیس چه علاقه دارد؟ و مسأله حاضری و غیرحاضری من باید به محکمه امنیت عامه سوق داده شود؟ اگر من یک مجرم سیاسی نبودم، گرفتاری من به آن اشکال کمین و حيله و توطئه چه ضرورت داشت؟ فقط جلب ساده کافی بود.

خاتمه: حکومت از نالایقی و عدم کفایت اعضای خود می‌خواهد جریان‌ات نو را به سبگ کهنه اداره و رهنمایی کند. و این استبدادزدگان قوانین نسبتاً دموکراتیک را تعمیم نتوانسته قضا باید دست‌پاکشان نشود. ابراء ذمه و تصمیم مدعی‌علیه در آینده

[یادداشت بدخشی در پشت صفحه]:

یا به عبارت قانونی و اصطلاح حقوقی

در متن دعوی محکوم به آن حقوق مشترک حق‌الله و حق‌العبد معلوم می‌شود که غلبه به حق‌الله است یعنی اصل حقوق عامه و فرع حقوق شخص معلوم می‌شود. و می‌بایست به اساس این دعوی خود، مساعد جزای شدیدتر برای مدعی‌علیه می‌خواست، حال آنکه چنین نکرده.

از درخواست آن چنین معلوم می‌شود که محکوم به آن حقوق شر کرده است که غلبه به حق‌العبد باشد و این تناقض صریح بین دعوی و استناد است و هم در حالیکه در جلب، ماده ۱۴۱ محصلین که مأمور دولت گفته نمی‌شوند نیز داخل شده و درست نمی‌باشد.

.....

دست‌نویس متن تاییی بالا و یادداشتی مربوط به دفاعنامه در پشت همان ورق به خط بدخشی:

# دفاع نامه

بزرگوار  
میرالدین صاحب - حاصل هفت لایحه در خصوص مشرعین و عیال ایشان  
در محکمه امیریت عامه کابل در ماه سرطان ۱۳۲۶ شمسی

در مقام مدعی علیه

در مقام مدعی علیه

در مقام مدعی علیه

در مقام مدعی علیه

**تجدید:** حق دفاع افغانستان اگر چه ان اعتبار و شمار مردم در تمامه اشکال خود است با همه عدا  
فریضه را مستقل ساخته و هر چه در هر مقامه ریاستی که است تا آنکه از او بیرون

**مقدمه:** حقوق شمول و محضا اقامتی ملی علیه و حرارت از او این در کمالی

## دفع مرتبه اول عمل مملو و ناقص

الف - آیا این مملو و حقوق اتمام و در حق کمال است

عدم وجود اصل ملی امر عریان شاعر و شاعران ملی و ریاست دیگر در کمالی

را اگر آن در ریاست بر عهده ملی و وطنه فکر را انجام داد پس ظاهر در کمالی

ب - برادری و در هر مقامه حقوقی که بر تریا ۱۳۲۶ شمسی در کمالی

کمالی منفعت است

حفاظت بر حق و در مقامه است و در هر مقامه کمالی

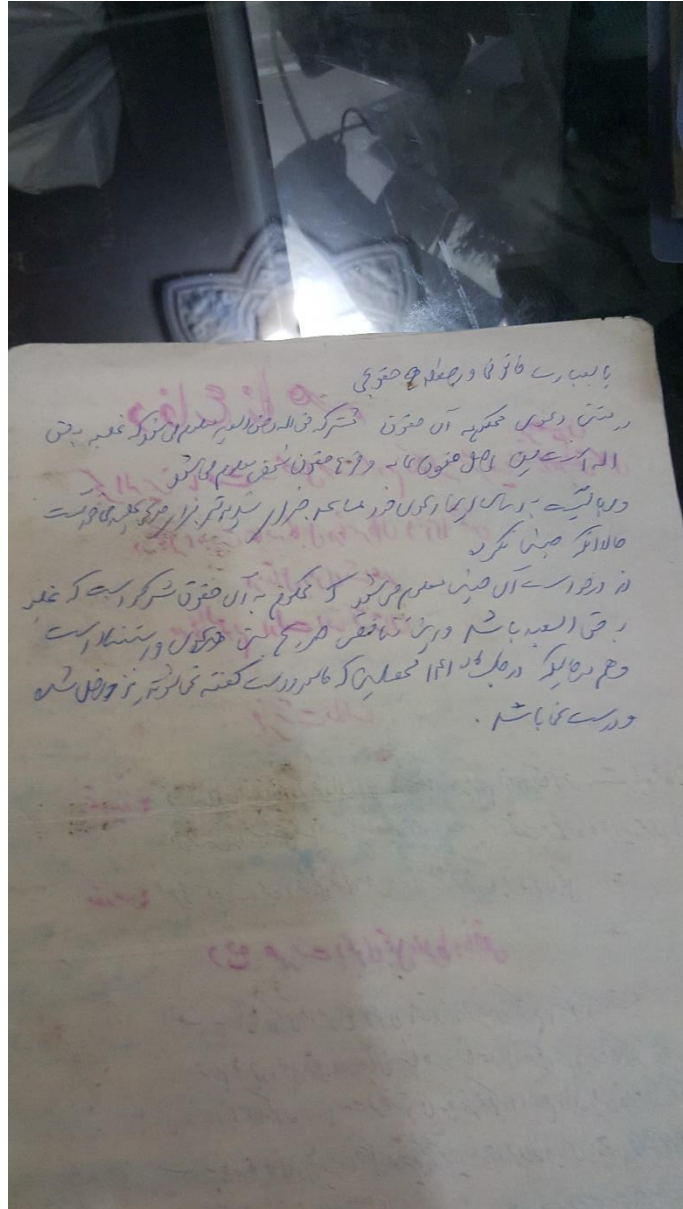
کمالی در مقامه است و در هر مقامه کمالی

**خاتمه:** فکر است در اندیشه و در مقامه کمالی

در مقامه کمالی و در هر مقامه کمالی

فکر است در اندیشه و در مقامه کمالی





متن تایپی نسخه سوم که تشریح و پاکنویس نسخه اول می باشد:

## دفاع‌نامه بحرالدین باعث

در محکمه امنیت عامه کابل در ماه سرطان ۱۳۴۹ شمسی

---

### فهرست

تمهید:

قوه قضاة افغانستان اگر خواهان اعتبار و بقا و مورد اعتماد مردم است باید عملاً خود را مستقل ساخته، خصوصاً در موضوعات سیاسی تحت تأثیر قوه اجرائیه نرود؟!

مقدمه:

معرفی شخصیت مدعی علیه و محیط اجتماعی و جریانات مربوط این دعوی مجمل؛

دفع صورت دعوی مجمل و مخلوط.

الف: آیا راستی دعوی موضوع امتحان و توهین کدام استاد است؟

ب: یا در لابلاي دوسیه ساختگی دسیسه ناجوانمردانه سیاسی پولیس و والی کابل نهفته است؟

خاتمه: استبدادزدگان قوانین نسبتاً دموکراتیک را تعمیم نتوانسته، نسبت عدم کفایت جریانات نوین را می‌خواهند به سبک قدیم اداره کنند. در اینجا فقط وظیفه قضا است که دست‌پاک اهل فساد و ظلم نشود. ابراء ذمه و تصمیم مدعی علیه

---

تمهید:

در قانون اساسی جدید (۹ میزان ۱۳۴۳) که از شاه تا گدا به آن توسل می‌ورزند و قوه اجرائیه از آن صلاحیت می‌گیرد و قوه مقننه پشت سر آن قرار داشته و قوه قضائیه افتخار تطبیق آنرا دارد. در مواد (۹۷) و (۹۸) به صراحت آمده است که:

«قوه قضائیه یک رکن مستقل دولت است. ... ۹۷»

«هیچ قانونی نمی‌تواند در هیچ حالت قضیه یا ساحه‌ای را از دایره صلاحیت قوه قضاییه خارج بسازد. ... ۹۸»

و طوریکه در مقدمه آن با تحلیل واقع‌بینانه اوضاع متحول جهان و کشور آورده که: «با درک تحولات تاریخی که در زندگی ما به حیث یک ملت و یک جز جامعه بشری به وقوع پیوسته، این قانون اساسی را وضع کردیم» و ماده ۱۰۲ مشخص می‌گوید: «محاکم در قضایای مورد رسیدگی خود احکام این قانون اساسی و دیگر قوانین دولت را تطبیق می‌کنند».

در دیگر قوانین دولت، «قانون ... صلاحیت قضایی» در ماده اول و ماده چهارم این صلاحیت و استقلال باز به طور مفصل تسجیل شده است. و همانطوریکه در ماده (۱۲) اصولنامه اداری محاکم عدلی گفته شده است که «هیچ اداره دولتی و رسمی نمی‌تواند که حکم صادره محکمه را تغییر بدهد»، باید به اراده عادلانه قضات نیز، تطمیع و تهدید آن قوماندان عمومی و این والی تأثیر ننماید.

این تذکرات را در تمهید دفاعیه‌ام با خط برجسته تحریر کردم و اکنون با آواز رسا قرائت می‌کنم، تا محکمه را با قضات محترم آن، یاددهانی کرده باشم که این مواد قانون اساسی و دیگر قوانین که از لویه جرگه و شورا و صحه‌باد فرد اول کشور گذشته، با وجود حفظ منافع طبقات حاکمه اقل در یک دوره کوتاه شروع به اصطلاح تحول، بدون بند و بست دو قوه یک دولت برای آبروی بین‌المللی بانیان آن و ایجاد یک پرستیژ برای خود قوه قضاییه ظاهراً مراعات شده و محض روی کاغذ باقی نماند! یعنی قضات محترم بدون خوف و هراس با اتکا به صلاحیت قانونی و استقلال خود تحت تأثیر عذر و تهدید و تطمیع حکومت نرفته به سفسطه ایجاد «استقرار سیاسی» و جمله موهوم «حفظ امنیت عامه» تسلیم نشوند.

بگذار شاگردان درجه اول مکتب استبداد در امتحان دموکراسی پیش روی مردم ناکام مانده و عدم لیاقت و کفایت‌شان در اداره علمی و اسلامی آشکار شده، رسوا گردند تا ادعاهای غلط‌شان علیه جوانان مبارز و مجاهدین مسلمان، میان‌تهی برآمده، اجباراً دست از دسیسه‌بازی و دوسیه‌سازی کشیده و شرمسار گردند.

قضات محترم! خوشباوری نفرمایید، در کشور نه قحط آدم است و نه قحط وزیر؛ بهتر است هرچه زودتر چنین حکومت مستبدخوی نالایق و بی‌کفایت دروغ‌پرداز، پشت سر هم سقوط کرده و در چنبره استبداد چیزی نماند، تا فرصت کار و خدمت به فرزندان واقعی مردم و خدمت‌گزاران

حقیقی رسیده، گام‌های اساسی در راه بهبود وضع ابتر اقتصادی موجود و خراب اجتماع حالیه برداشته شده بتواند، تا سیه‌روزی مردم زحمتکش این کوه‌ها و دره‌ها به پایان آید؛ زیرا تا این مناسبات فرتوت اقتصادی - اجتماعی است و این دژخیمان پاسبان آن، آهنگ رشد اقتصادی و اجتماعی ما چنین کند باقی مانده، عاید ملی ما بالاتر نرفته، سطح زندگی ما بلند نشده، به ترقی اجتماعی نمی‌رسیم.

آقای اعتمادی!<sup>۱</sup> با رهاکردن سگ‌ها و بستن سنگ‌ها نمی‌تواند جلو این نهضت اجتماعی تغییرخواهانه مردم صبور و باحوصله اما ظالم‌کش افغانستان را بگیرد. تاریخ ما مردم عبدالحکیم شاه عالمی‌ها<sup>۲</sup> و طره باز خان‌ها<sup>۳</sup> را همین دیروز شدیداً محکوم کرد و فردای نزدیک نوبت پوهاند واحدی‌ها<sup>۴</sup> و حکیم کتوازی‌ها<sup>۵</sup> و دیگر تابوت‌کشان استبداد می‌رسد! وای به کسانی که مورد خشم خلق خدا و خدای خلق واقع می‌گردند. آیت «...»

پس قوه قضاء افغانستان اگر خواهان اعتبار و بقا و مورد اعتمادشدن مردم است، باید عملاً خود را مستقل ساخته، خصوصاً در موضوعات سیاسی تحت تأثیر قوه اجراییه نرود.

در حصه من محکمه امنیت عامه کابل طوریکه به پایان و بالا دویدن منصوری<sup>۶</sup> و کتوازی اعتنای زیاد نشان نداد به الحاح و عذر و بهانه پوهاند واحدی این عالم خدمتگار ظلم و دوکتور بی‌انصاف کم‌حوصله و انتقام‌شخصی‌گیر توجه نفرموده، عدم سمع دعوی مجهول سارنوال مأمور معذور را طبق ماده ( ) اجراء جزایی اعلان کرده، اعاده حیثیت و جبران خساره مرا طبق مواد ( ) ( ) قانون نماید، تا راستی مردم بگویند قوه قضا دارد که مستقل می‌شود؛ و اقل از یک مجاهد مسلمان و مبارز ضد استبداد با جرئت حمایه می‌تواند و آنرا به دست دشمنان قسم‌خورده‌اش نمی‌سپارد که در زندان‌های غیرانسانی، وقت تحصیل و عمر جوانی‌اش را هدر سازند و از تمام حقوق و وجایب ملی و مدنی و سیاسی محروم‌ش سازند؛ به خاطر چه؟ فقط به خاطر اینکه مشت قلیل طفیلی به گرده‌های مردم مولد و زحمتکش ما با عدم لیاقت و کفایت و حماقت ابدی سوار بوده

---

۱- در باره شخصیت‌های شماره ۱ تا ۶ در زیرنویس‌های دفاعنامه نشرشده محمد طاهر بدخشی معلومات ارائه شده است

۲-

۳-

۴-

۵-

۶-

و همچنان سرگرم چور و چپاول، عیاشی و رذالت و حکمرانی در اقتصاد و اجتماع باشند و توطئه  
«استقرار سیاسی» و «امنیت عامه» این است و بس!

---

دستنویس بدخشی از پاکنویس نسخه سوم دفاعنامه باعث که متأسفانه تنها بخش «تمهید» را  
در بر دارد. مابقی تا کنون به دست نیامده است:

دفاع نامه حرالدین باعث

در محکمه انجمنت عامه کابل خرداد ۱۳۴۹ شمسی

تقریرت

تعمیرت : قوه قضائیه استانی اگر در آن اعتبار و تقادیر را اعتماد مردم است باید عملاً فوراً مستقل به خدمت حضوراً در موضوعات سیاسی تحت تأثیر قوه اجرائیه نبود

مقدّمه : معرفی شخصیت مرجع علمیه و محیط اجتماعی و جویانات مربوط این دعوی محمل

دفع صورت دعوی محمل و مخلوط

الف : آیا درستی دعوی موضوع استیذان و توجیهین کدام استار است ؟

ب : یا در صلاحیت درستیها جنگی در سینه با عوام مردم است یا پولیس و والی کابل منفعت است ؟

خاتمه : استبداد و زکاتان قویترین استبداد مگر استبداد را تحمل نتوانستند نسبت عدم کفایت

ج : با نایب لویس را استوار اهدا به سبک قدم از آن کنند در این جاقط و منفعت

است که دست پاک اهل قضا و نظام کشور است برادرزاده و تقسیم مرجع علمیه

تعمیرت :

در قانون اساسی جدید (۴ تیران ۱۳۲۲) که در شماره ۱۱۱۱ به آن توسل می درزند و قوه اجرائیه

از آن صلاحیت بگیرد و قوه مقننه نیست سران قرار داشته و قوه قضائیه انحصاری و طبق آنرا دارد

در مواد (۹۷) و (۹۸) تصریح است آمد است که

« قوه قضائیه یک رکن مستقل دولت است - ۹۷ »

« هیچ قانونی نمی تواند در هیچ حالت قضائیه یا سایر آنرا از این صلاحیت قوه قضائیه - خارج سازد - ۹۸ »

و طوری که در قید آن با تحلیل واقع بنیانه او مانع محمول جهان دیگر آورده که « بانه که تحولات تاریخی که در زندگی ما

بحسب یک ملت و یک جزایه بشری بوجود می آید این قانون اساسی را وضع کردیم و ما به ۵۰ استحقاق

حق گویم « محاکم قضائیه مورد تجدیدگی جز احکام این قانون اساسی و در صورتی که طبق می کنند »

در دیگر قده بین دولت و قانون صلاحیت قضائیه در ما به اول و ما به چهارم این صلاحیت در استقلال باز

مستقل بچین شده است و در نظر که در ماده (۱۱۱) از قانون اساسی که در این گفته شده است که هیچ

دادار دولتی در هیچ صورتی که حکم صادر نمی کند و غیره به به باید بدان کارخانه قضات در این طبع و همه آن نوسان

عمر در برابر والی تأثیر نباید این تذکرات ما به تعمیرت و جامع ام با حفظ حقیقت تجزیه مردم و اکنون با آواز رسا فرست حکم نا محکم را از آن

مخبرم آن یاد دانی کردیم که در این مورد قاطعاً اساسی و دیگر قوا بین که در نتیجه و که دستور واضحی با استقلال کشور گرفته

اوه حفظ منابع طبیعی است که در قده در یک (۱۰) ماده شروع به اظهار تحول بدون بند و تفسیر به قوه یک دولت

برای آنکه بیاید بین المللی با زبان آن و دیگر یکدیگر استیلا بر آن فرزند خفاست ظاهر امرای است و کفایت  
دری که انداخته بانی خانه لیاقت خفاست ختم نوری خفاست و این با انکار و ملامت فانی در استقلال فرزند نوری که  
و تیر به و قطع مکرر است فرزند به تعلق ایامه استوار میاید و وجه به هم در حفظ است عاقله به لیم کردن  
بگذرد شکر دانی در اول مکتب استبداد در همان دگرگونی پیش اول مردم با کام مانده و عدم لیاقت و کفایت  
شان در ادارات علمی و سیاسی اشکار شد رسوا کردند از عاقل علی شان علی در آن مبارزه می کردی سلطان  
شان نیز بر آفرید و بار اول است که در دستهای در دستهای مازی کشتی و سوار کردند

خفاست ختم ا حوزی مادی نیز مانی که در خط آدم است و در نقطه در نیز بهتر است هر چه اندر تر خفاست مکررات  
مستند حوزی مالدین و بی کفایت دروغ بر دوازده است سر هم استوار کرد و در حوزی استبداد حوزی مانند آنچه  
کار و کفایت فرزند آن دانش مردم و هر چه که در آن حقیقی است کلام کل را می در راه به سر و فرغ  
دست و خفاست و خفاست از خفاست استوار شد و در آن زمان مردم در حوزی کن این گونه و در راه بسیار  
آبیر و بر آن است ملامت و کفایت اقتدار و در آن است در جهان یا بسیار آن آفتاب است  
اقتدار و در آن ماضی گذشته است ملامت علی مایل به است بطح از آن مایل به است و در آن است و در آن  
و مای و مکرر است با را کردن سکها و کفایت استوار شد و در آن است و در آن است و در آن است  
حرم صبر و در آن است با کفایت که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
صبر و در آن است با کفایت که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
مکتب است که ن استبداد از مکرر است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است

این کلمه خفاست و فانی است اگر فانی اعتبار درین مورد است با به عاقله خفاست مستقل  
صورت در مکرر است با کفایت که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
در بعضی مکتب است با کفایت که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
به دلایح و عدد در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
و انتقام است که در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
چون آن را در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
صدمت بگویند خفاست و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
با است حایه می گزیند و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
استان و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
مردم است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
عقل لیاقت و کفایت و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است  
و مکرر است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است

متن تاپی دفاعیه‌ای که محمد بشیر بغلانی تسوید کرده است:

به پیشگاه ریاست محاکم عدلی ولایت کابل!

من مدافع بحرالدین باعث ولد قوم، در حالیکه عقل سلیم دارم و حایز تمام مکلفیت‌های قانونی به اوصاف شرعی هذا می‌باشم در مجلس قضا و ریاست محاکم عدلی ولایت کابل پاسخ دعوی عبدالرسول سارنوال که مملو از سفسطه و نهایت بافتگی بوده، ذیلاً توضیحات را می‌دهم:

۱- پیش از اینکه در اصل موضوع حرف بزیم توجه شما را به ماده (۹۷) قانون اساسی جلب می‌دارم؛ زیرا همین قانون اساسی است که باعث تضمین سعادت افراد جامعه تدوین گردیده و هم دولت را واجب‌الاحترام حکم می‌کند.

و بر اساس حکم ماده (۹۷) آن قوه قضاییه یک رکن مستقل دولت محسوب شده، وظایف خود را در ردیف قوه تقنینیه و قوه اجراییه انجام می‌دهد.

چون طرف مقابل من، سارنوال نماینده قوه اجراییه است و باز هم همین قوه اجراییه است که با بوق و کرنا، سنگ تطبیق قانون را به سینه می‌کوبد.

و چنانچه دعوی سارنوال ملاحظه می‌شود، یک دعوی دستوری بوده و هیچ اساس آن به روی شالوده حقیقت استوار نیست. با آن هم محکمه آنرا مستدل دانسته به دفع آن مکلف گردیدم. اینک از مقام محکمه به مقتضای قانون تقاضا دارم که با رعایت قانون، دفاعیه مرا خوانده، عادلانه حکم بدارند. زیرا قوه اجراییه برای حفظ پرستیژ خود که در بعضی موارد طرف انتقاد روشنفکران قرار می‌گیرد به بالای محکمه اعمال نفوذ می‌کند. بناءً با استناد ماده (۹۷) قانون اساسی، استقلال قضایی و استقلال قضاوت شما را خواهانم.

چه اساس حکم ماده (۸۸) قانون صلاحیت تشکیلات قضایی، طوریکه در آن مصرح است. وظیفه قاضی را خیلی‌ها به وجهی نهایت سنگین تاکید و قاضی با قبول شرایط و تعمیم ماده (۸۸) قانون صلاحیت تشکیلات قضایی، قضاوت می‌کند و تمامی ارزش‌های قانون اساسی را احترام می‌دارد. لهذا به استناد دو ماده فوق‌الذکر قاضی علاوه از مسوولیت سخت قانونی، مسوولیت سخت اخروی هم دارد. وقتی که قاضی عرش قضاوت می‌کند، در آن دادستان مقابل هم قرار داریم. آن وقت از این دستوردهندگان محافل حاکمه اثری نخواهد بود. فقط قضاوت عادلانه شما نگاهبان شما بوده از قضاوت عادلانه و جرأت عمل قضایی رنگ سرخ و سربلند باشید.



۲- از اینکه مدعی در دعوی خویش اقامه می‌دارد که روز امتحان مضمون مورد بحث مدعی برخلاف مقررات امتحان نقل می‌گرفتم، ممیز و ممتحن با من مخالفت ورزیده اند. این ادعا کاملاً یک دروغ چرکین و سیاه است. زیرا بر اساس گفتار سارنوال طول سال ۴۸ را به هنگامه‌جویی و با تظاهرات ناجایز سپری نموده باشم، هیچ آمادگی نمی‌داشته باشم؛ در حالی که من ادعا دارم و ادعا می‌کنم که با آماده‌ترین محصل و همصنفاً خود در تمامی مضامین امتحان بدهم؛ و باز هم تکرار می‌دارم که آماده‌ترین محصل و همصنفاً من آماده‌ی درست نیستند. مگر بنا بر واسطه‌بازی و اهلیت‌ناپسندی و بعضی رابطه‌های دیگر در آن ساحه از حقیقت اغماض می‌گردد، که نالایقان در صف لایق‌ها: و کسانیکه شب و روز زحمت کشیده مطالعه و به تکرار درس سپری نموده، نالایق، تنبل و سایر اتهامات ناجوانمردانه را به آن‌ها نسبت می‌دهند. افسوس که بسیار مطالب و گفتنی‌ها دارم با ارتباط دعوی سارنوال، راجع به لیاقت و عدم لیاقت همصنفاً خود و هم یادداشتی در اطراف طرز کار و اجراءات نامطلوبی بعضی استادها در این دفاع در پیشگاه این محکمه ارائه کنم.

ازاینکه سیاست استماع محکمه قضایی ایجاب نمی‌کرد؛ لازم ندیدم که چگونه اشخاص به جرم لیاقت درسی مورد سرزنش و تهدید و اتهام قرار می‌گیرند و کدام اشخاص در عدم لیاقت نمره‌های بالا را کمایی می‌کنند!

خیر به هر صورت یک نکته را به تردیدی دعوی مدعی کافی می‌دانم که در این محکمه به جرم عدم لیاقت درس و نقل‌گیرنده محاکمه می‌شوم، با لایق‌ترین نفر همصنف و یا بالاتر از آن که طرف منظوری مدعی باشد در موضوع و همه مضامین امتحان می‌دهم، تا قضات محترم عینی قضاوت کنند!

آقای سارنوال در دعوی خود در طول سال ۴۸ به مظاهرات ناجایز قانونی و هنگامه‌جویی و اخلالگر امنیت عامه مرا دخیل پنداشته بر آن محکوم می‌کند. اساس دعوی سیاسی را با تغییر لهجه و تغییر کلام و با تغییر ماهیت به شکل کاذبانه و افتراآمیز، هتک حرمت و توهین استاد و چند نفر محصل را بهانه قرار می‌دهد. و بر اساس حکم ماده (۱۴۱) اصولنامه جرایم مأمورین علیه امنیت ملی، علیه من دعوا اقامه می‌کند. از مقام محکمه قضایی جزا هم مستدعی گردیده [است].

قضات محترم: اگر دعوی مدعی به غور مورد ارزیابی قرار داده شود، به وضاحت دیده می‌شود که قلب پُر خون مدعی در دیگر ساحه بوده، ادعای توهین و هتک حرمت استاد و یا محصلین صرف

یک دستوری است از بالا پی‌ریزی گردیده و در محیط پوهنتون در صحنه امتحان بر علیه من عملی صورت می‌گیرد. زیرا من با استفاده از تحول و نهضت و روحیه دموکراسی و خصوصاً با حکم ماده (۳۱) قانون اساسی که چنین صراحت دارد: آزادی فکر و بیان از تعرض مصون است. ۱۱ ثور که یک روز بین‌المللی است و تجلیل آن روز را ملل متحد که دولت افغانستان عضویت آن را نیز دارد، قبول کرده است. روز یازده ثور سال ۴۸ در حالیکه از طرف چندین پارت و دسته‌های سیاسی با شعارهای انقلابی چپ و چپ‌نما تجلیل شده بود. راجع به اهمیت آن روز حرف می‌زدند، من با درک و اهمیت آن روز در یک محل غیر راه عامه و در یک اجتماع کاملاً آرام بنا به خواهش بعضی رفقای خود، به ستیژ سخنرانی بالا شدم و این روز را بر حسب معمول بین‌المللی تجلیل، راجع به سطح زندگی مردمان زحمتکش و خلق‌های محروم و اسارت‌های ملی و تبعیض‌های نژادی لسانی حرف زدم. طبقه متجاوزین و قانون‌شکنان و استثمارگران طفیلی و سرباری‌های جامعه را انتقاد کردم. عین مطلب را در اینجا توضیحات می‌دهم. چه البته واضح است که اکثریت مردم نان، خوراک و پوشاک انسانی ندارند:

سرک، مکتب، شفاخانه به صورت قطعی ندیده اند. اکثر مردم مغاره‌نشین و در مغاره‌های نمناک کوه زندگی می‌کنند. و یا کاملاً برهنه اند و یا به وسیله پوست حیوان پرده حجاب می‌کنند. زندگی در شهر و ده یک زندگی جهنمی و غیر انسانی است. فاصله و تضاد بین فقر و ثروت شدت می‌یابد، یک اقلیت ناچیز به شمول مامورین عالی‌رتبه در سطح زندگی به شیوه امریکایی زندگی می‌کنند. پول‌های مردم و خلق زحمتکش را به نحوی از انحا می‌بلعند. مردم ما یا بیکار اند و یا در کارهای غیرتولیدی اشتغال دارند. کسانی که اهلیت کفایت آرزوی خدمت و کار را دارند، نمی‌خواهند در برابر اراده‌های غرض‌آلود و هوس‌های زیان‌آور متصدیان امور، کورکورانه اطاعت نمایند. در جریان کار تحت عناوین اسباب‌سازی و دروغ‌بافی از قبیل متمرّد، بی‌اطاعت از بین می‌روند. و یا در جایی که ساحة کار و فعالیت برای شان کمتر دیده می‌شود، تعیین و گماریده می‌شوند تا در حال دلسردی و مایوسی خود به خود به ترک وظیفه و استعفا راضی و مجبور شوند. شگفت در اینجاست که عده [ای] عناصر فاسد، عیاش و تن‌پرور طوریکه روزها و ماه‌ها و سال‌ها با مکیدن خون و بلعیدن هستی ملت فقیر و بینوا حظ [او] لذت برده اند، مردم را در بدبختی و سیر قهقرایی دچار ساخته اند؛ بازهم خجالت نمی‌کشند که نام اصلاح، ترقی وطن و هموطنان را می‌گیرند.

اگر مفهوم ترقی و اصلاح به عقاید همین کامجویان تکامل رشوت، اختلاس، غدر و خیانت باشد، وا به حال ملت.

ملت ستمکش از حقوق کشوری محروم روی تجارب تلخ و تندی که به خاطر دارند، همه دردها، رنجها، مصایب و آلام ناسور تا جاییکه شیرازۀ زندگی افراد جامعه را آشفته و متلاشی ساخته وعده درمان آن به گپ‌های بی‌نتیجه وعده‌های میان‌تهی و آواز جهاد ملی ناممکن است: زیرا مشقت اجتماعی به طور کلی محصول نظام اجتماعی و اقتصادی مبتنی بر طبقات استثمار انسان از انسان است. پس ریشه و علل بدبختی طبقۀ محروم جامعه در وجود نظام و در وجود هیئت حاکمۀ آن جامعه است:

به این منظور مردمی که در گردن آنها حلقه‌های اسارت استثمارگران چون قلاده آویزان باشد، مثل دورۀ بردگی کمترین استقلال فکری و حرفه از خود نداشته باشند، نمی‌توان مفهوم انسانی را به آنها اطلاق نمود و نمی‌توان آن‌ها را در صف افراد و یا طبقۀ مرفه‌الحال و یا سایر جامعۀ بشری قرار داد و نمی‌توان چنین زندگی را زندگی نامید...

مفهوم اساسی چنین زندگی را فقط انسان‌های واقعی درک می‌کنند. در چنین شرایط فقط تاریخ است که قهرمانان خود را نام‌گذاری می‌کند و همان قهرمان است که به خاطر رشد زندگی افراد جامعه، خود از تمام امتیازات فردی چشم‌پوشی نموده بر علیۀ طبقۀ زورگو و بی‌بند و بار و استثمارگر جامعۀ خود می‌رزد و پیکار می‌کند؛ و اشکال کهنۀ زندگی اجتماعی که به صورت مصنوعی توسط مرتجعین داخلی حفظ شده، همان است که سطح بی‌نهایت نازل حاصل‌دهی کار و عاید ملی و فقر شدید که خلق را به گرسنگی و نابودی تهدید می‌نماید، همه و همه آنرا از خصلت‌های جابرانه و بی‌عدالتی و حق‌تلفی‌های حکومت گذشته و حالیه خوانده بودم. این گفتار من، طبقۀ حاکمه را سخت ناراحت ساخته در پی کین و چیدن دسایس برآمدند. یا توسط مشترکین منافع خود و نازپرورده‌های فیودالان دوقرنه که تاریخ با اعمال شرم‌آور و ننگین آنها و هم سوختاندن یک عده انسان‌های مظلوم را که اظهر من‌الشمس است مورد انتقاد شدید خود قرار داده بودم. آنها به هر ترتیبی که توانستند یک عده محصلین را تطمیع نموده [گویا] با وحدت نظر استادها علیه من ادعای توهین و هتک حرمت قایم نموده اند که اکنون سارنوال به آن چسپیده است.

اگر دعوی سارنوال دستوری نیست و چشمک از بالا نشده، طوریکه در صورت دعوی خود مرا هنگامه‌جو و اخلال‌گر امنیت عامه می‌گوید؛ به چه منظور از همچو یک موضوع عمدۀ سیاسی صرف‌نظر کرده، اقامۀ دعوی نکرده است. پس معلوم می‌شود زیربناء دعوی و طرح آن از تجلیل

روز ۱۱ ثور سال ۴۸ صورت گرفته؛ موضوع توهین و هتک حرمت یک روپوش دعوا است، که محض به گفتار پا در هوا علیه من در محکمه اقامه می‌شود و هیچ اساس قابل سمع ندارد. و باز هم بنا به زعم سارنوال، من مدعی علیه مرتکب توهین و هتک حرمت نفری داخل صورت دعوی مدعی گردیده باشم، مدعی با دلایل شهود و قرینه قاطعه که یکی از اسباب حکم بوده و در صحت دعوی خود به مفهوم اصلی و قانونی اثبات می‌کرد. بعداً در محکمه موضوع بحث شده قابل سمع قرار می‌گرفت.

چون دعوی مدعی مجهول از عدم قرینه بوده، دعوی چیزی مجهول مطابق احکام صریح ماده (۶۷) اصولنامه حقوق عدلی قابل استماع نیست. قاضی را لازم است همچو ادعا را به عدم سمع حکم کند.

قضات محترم: بنا به زعم مدعی که در دعوی خویش چنین می‌نگارد. من مدعی نظر به عادت همیشگی به طرف استاد وفی‌الله به صراحت لهجه اشاره کرده او را جاسوس، خاین، نماینده ارتجاع و جاسوس اخوان‌المسلمین، پدر لعنت گفته باشم. این ادعای مدعی چنین بیانگر است که قبلاً چندین مراتب استاد و سایر محصلین طرف توهین و هتک حرمت واقع شده باشند. سارنوال از آن قرینه در دست دارد که چنین اتکا کرده، مرا مرتکب عمل توهین و هتک حرمت نظر به سابقه‌داری کاملاً جرم را در حصه من تکمیل دانسته و آن را شواهد و دلیل الزام گرفته. سند سارنوال از طرف خودش در محکمه قابل ارائه بوده و از طرف محکمه قابل ملاحظه است. و من هم در این صورت به سرنوشت خود تسلیم و جزا را قبولدار می‌شوم، و بر مدعی آفرین‌ها می‌گویم، و روی دروغگوی سیاه می‌گردد. در غیر ارائه سند عادت همیشگی دعوی سارنوال به کلی بی‌اساس بوده، فقط و فقط از انتقاد جدی روز ۱۱ ثور سال ۴۸ و ملال شدن خاطر محافل رهبری کننده‌اش شوک اعصاب پیدا کرده که چنین از عدم دلیل و سند مدعی گردیده است.

بنا به قول مدعی، پوهنزی شرعیات را یک موسسه انگلیسی گفته باشم.

پس چرا من سه چهار بهار زندگی و یا بیشتر آن را برای کسب تحصیل در این موسسه سپری کرده‌ام؟ من به خاطر عشق و علاقه که در این پوهنزی داشتم، با وصفی که امکانات شمولیت من در دیگر پوهنزی‌ها و موسسات علمی کاملاً تصور می‌رفت، از منتهای علاقمندی بود که پوهنزی شرعیات را انتخاب کرده‌ام. حالا آقای سارنوال درست نیست که مرا برخلاف عقیده و مسلکم اتهام می‌بندد و محکوم می‌کند.

دعوی شما یک دعوی عندی و شخصی بوده از هیچ یک معقولیت نمایندگی نمی‌کند. و از جمله مستحیلات عقلی و دعوی حسی محسوب است که قانون و شریعت آنرا در جمله غیرمسموعات پنداشته، محکمه را لازم است عدم سمع آنرا حکم کند.

قضات محترم،

آقای سارنوال در دعوی خود می‌گوید، دلیل قناعت‌بخش در تحقیقات مدعی‌علیه ارایه نتوانسته، اصلاً مدعی برای الزامیت دلیل مقنع ندارد. از اینکه براءت ذمه حالت اصلی است، قبل از ارایه دلیل الزام چرا دلیل اقامه کنم. از طرفی محصلین را خصم من نشان می‌دهد که آن‌ها از طرف من به گفتار سارنوال، توهین و هتک حرمت گردیده و با کلمات رکیک طرف اذیت و آزار من واقع شده و بر این اساس مدعی می‌گردد. و از جهتی محصلین را برای صدق مقال و دعوی خود گواه معرفی داشته است. این هم بی پایه‌گی دعوی مدعی را نشان می‌دهد. اگر دعوی سارنوال را در قسمت توهین و هتک حرمت استاد و محصلین تحقیق کنیم، مجموع آنها خصم من واقع شده اند؛ پس شهادت خصم بر خصم شرعاً و قانوناً قابل سمع نیست و یا ادعا را از طرف استادان و گواهی را از طرف (۵۴) نفر محصلین. به گفتار سارنوال قابل دقت است که شهود مورد مدعی مدعی مطابق مقررات قانونی و شرعی ادای شهادت کرده اند یا چطور؟

ماده (۱۴۰) اصولنامه اداری محاکم عدلی چنین حکم می‌کند: شهادت شهود از قوی‌ترین دلایل قطعی بعد از اقرار به حساب می‌رود و آن عبارت از اخبار حق به لفظ (أشهد) است. در آن شرایط شرعی شهادت در نظر گرفته می‌شود. ماده (۱۴۱) اصولنامه موصوف صراحت دارد. شهادت به صورت انفرادی به حضور هیئت محکمه و متخاصمین شنیده می‌شود.

قضات محترم:

چه در حالیکه مطابق احکام ماده (۱۴۰) و (۱۴۱) اصولنامه اداری و اقتضای ماده (۲۳۴) و (۲۳۵) قانون اجراءات جزایی شهود مدعی ادای شهادت نکرده اند، روی کدام منظور با قبول کدام ماده قانون مدعی به آن اتکا کرده و در محکمه دعوی [بلا] دلیل آن سمع گردیده است.

محکمه را لازم است در قسمت سمع شهادت شهود با احتیاط احکام ماده (۱۴۰)، ماده (۱۴۱) اصولنامه اداری و ماده [های] (۲۳۴) و (۲۳۵) قانون اجراءات جزایی را توجیه و تطبیق کند.

قضات محترم:

برخلاف آیات قرآنی و احادیث و طرز طریقه عدالت نبوی و روحیه دموکراسی امروز و برخلاف ماده (۲۶) قانون اساسی که صریحاً حکم می‌کند برائت ذمه حالت اصلی است. متهم تا وقتی که به حکم قطعی محکمه محکوم‌علیه قرار نگیرد، بی‌گناه شناخته می‌شود. مگر به کمال تاسف و برخلاف کلیه موازین و ارزش‌های قانون اساسی و ماده ( ) اعلامیه جهانی حقوق بشر تحت توقیف قرار داده شدم. دعوی مدعی که به ماده (۱۴۱) جزای مامورین استناد کرده بدون اثبات و بدون کمترین قراین و شهود [بوده] و اتکای آن به ماده (۱۴۱) قطعاً مورد ندارد. دعوی مدعی کاملاً مجهول بوده به حد یقین ثابت نگردیده است.

بناءً از مقام محکمه تقاضا دارم که دعوی مدعی را نظر به مجهولیت و عدم بند قرینه قاطعه به عدم سمع حکم کنند. با تقدیم احترام

برگ نخست و آخر دستنوشته محمد بشیر بغلانی:

مجلس شورای ملی در ۱۳۰۲ در حاکمیت عقل سلیم دارم و حاضر تمام  
مجلس شورای ملی در ۱۳۰۲ در حاکمیت عقل سلیم دارم و حاضر تمام  
عبد الرسول خاندان در مورد تنظیم و تدوین قانون اساسی کرده زیرا خود توفیق در رسیدیم

این از آنست که در اصل موضوع حرف نزنم و چون شماره ماده (۹۷) قانون اساسی جلب می‌دارم  
زیرا همین قانون اساسی است که همیشه تعین لغات از راه جمله تدوین کرده و هم دو  
را در اصل اجرام حکم می‌کنند

در این اساس حکم ماده (۹۷) آن قوه قضائیه است که مستقل است و وظایف خود را  
در این قوه تعین شده و قوه اجرائیه نام می‌دهد  
چون حرف تعادل این خاندان نامیده قوه اجرائیه است و با هم همین قوه اجرائیه است

که با این ترتیب است بطریق قانون اساسی که در  
و ضابطه دعوی خاندان ملاحظه می‌گردد. یک دعوی دستورالعملی بوده و هم این  
بردی نالوده حقیقت آشکار نیست. با اینهم محکم از آنست که در گذشته بزعم آن  
آوردیم. اینک از تمام محکمات تعضای قانون تعضای دارم. که با این قانون -

و غایب می‌خوانند. عادلانه حکم می‌دارند - زیرا قوه اجرائیه برای حفظ اینست خود  
در بعضی موارد طرف استیفاء در مشفقان قرار می‌گیرد. بالای محکمات عمل نمود می‌کنند -  
بنابراین استنباط ماده (۹۷) قانون اساسی استقلال قضائی و استقلال قضایه است که از خود نام

صه این حکم ماده (۸۸) قانون صلاح تشکیلات قضائی طرز حکم در آن  
معنی است. وظیفه قضای از جنبه بوجوب نیست. مستلزم تاکید و قضای به قول  
شرایط و تعین ماده (۸۸) قانون صلاح تشکیلات قضائی. حضرات می‌کنند  
و تمامی از زرش ای قانون اساسی را اجرام می‌دارد. بنده استنباط دو ماده

طبقه در این است در آن شرایط شریعی است که در آن صورت موجود  
ماده ۱۱۴ (ماده) - موقوفه هر چه در آن صورت است بصورت (خواهی)  
موقوفه هر چه در آن صورت است بصورت است

موقوفه هر چه در آن صورت است بصورت است  
ماده ۱۱۴ (ماده) - موقوفه هر چه در آن صورت است بصورت (خواهی)  
ماده ۱۱۴ (ماده) - موقوفه هر چه در آن صورت است بصورت (خواهی)  
ماده ۱۱۴ (ماده) - موقوفه هر چه در آن صورت است بصورت (خواهی)

ماده ۱۱۴ (ماده) - موقوفه هر چه در آن صورت است بصورت (خواهی)  
ماده ۱۱۴ (ماده) - موقوفه هر چه در آن صورت است بصورت (خواهی)  
ماده ۱۱۴ (ماده) - موقوفه هر چه در آن صورت است بصورت (خواهی)

ماده ۱۱۴ (ماده) - موقوفه هر چه در آن صورت است بصورت (خواهی)  
ماده ۱۱۴ (ماده) - موقوفه هر چه در آن صورت است بصورت (خواهی)  
ماده ۱۱۴ (ماده) - موقوفه هر چه در آن صورت است بصورت (خواهی)

ماده ۱۱۴ (ماده) - موقوفه هر چه در آن صورت است بصورت (خواهی)  
ماده ۱۱۴ (ماده) - موقوفه هر چه در آن صورت است بصورت (خواهی)  
ماده ۱۱۴ (ماده) - موقوفه هر چه در آن صورت است بصورت (خواهی)



# بخش دوم

## دفاعنامه

زنده‌یاد مولانا بحرالدین باعث

و هم‌زمانش

در دیوان امنیت عامه ولایت بدخشان

در سال ۱۳۵۱ خورشیدی

[متن تایپی صورت دعوی سارنوال و دفاعنامه دست‌نوشته زنده‌یاد مولانا باعث]:

## صورت دعوی سارنوالی ولایت بدخشان

این جانب غلام محمد «اندر» مساعد اول سارنوالی ولایت علیه بحرالدين متخلص به «باعث» ولد داملا نجم‌الدین ساکن ولسوالی درواز و ظهورالله ولد محمد واصل ساکن ولسوالی جرم و غلام صدیق ولد حاجی میزرا محمد خان ساکن شهر بزرگ و حیات‌الله ولد محمد صالح و قیام‌الدین ولد امام‌یار ساکنان مرکز ولایت و افسقال مشهور به زهیر ولد محمد حسین باشنده ولسوالی جرم و زهیر ولد ضمیر ساکن مرکز و حاجی بیک ولد میرزا عبدالرحمن خان ساکن مرکز ولایت به قرار ذیل اقامه دعوی می‌دارم:

رویت اوراق مرتبه حاکی بر مطالب ذیل می‌باشد:

۱- ملاحظه پیشنهادیه قوماندانی امنیه ولایت عنوانی والاشان محترم والی صاحب نشان می‌دهد که به تاریخ ۵۱/۹/۲۹ از طرف یک‌عده اخلاگران عزم و اراده چپاول گندم حکومت به وقوع پیوسته، ولی از طرف قوای امنیه ممانعت گردیده اند. در نتیجه اخلاگران و غارتگران گندم حکومت از طرف شهود شامل دوسیه مدعی‌علیهم فوق‌الذکر معرفی گردیده اند.

۲- جمع غفیری از مردم به صفت شهود طبق ماده (۷۵) قانون اجراءات جزایی عریضه‌ای را تقدیم مقام محترم ولایت نموده و مدعی‌علیهم مذکورین را به ارتکاب جرم توهین حکومت - که منظورشان از توهین شاه و صدراعظم بوده، چنانچه در جوابات شهود دیگر مندرجه اوراق صریحاً از ایشان تذکر داده شده - و اراده به غارت نمودن گندم حکومت تحت اثر و رهنمایی بحرالدين نام مذکور متهم ساخته اند. ورق (۶) دوسیه ملاحظه شود.

۳- شهود ورق (۷۶) الی (۱۱۵) بعد از تشریحات مفصلی در مورد مدعی‌علیهم مذکورین چنین بیاناتی را ارائه داشته اند.

(خلاصه این دستة فتنه‌جو به حکومت و زمامداران مملکت - که زمامداران مملکت را در جوابیه (۱۱۵) شاه و صدراعظم گفته، فحش و ناسزا می‌گفتند و به صدای اینکه به مقابل این رژیم پوسیده مبارزه، جهاد است، شعار می‌دادند.)

۴- شهود شامل ورق (۱۱۵) دوسیه بحرالدين نام مذکور را قبل از ظهر یعنی در ابتدای حادثه شامل موضوع گفته و حاجی بیک چنگیزی را بعد از دو بجه بعد از ظهر شامل واقعه گفته و متباقی مدعی‌علیهم مذکورین را نیز شامل واقعه گفته اند.

ب

۵- مدیر صاحب اداری ولایت که در زمره هیأت موضوع شمولیتی هم داشته، بعد از توضیحات زیادی ارقام داشته که نظر به مخابره تیلیفونی شیرآقا ضابط هیأت نظار گدام هنگر، باعث هم در ابتدای حادثه شامل بوده و بعد از سربراه کردن موضوع تحت توقیف قرار داده شد و چنگیزی را هم قرار شنیدگی اش، شامل حادثه گفته است.

۶- شیرآقا خان ضابط هیأت نظار گدام هنگر در جوابیه ورق (۱۶) دوسیه گفته که وی ظهورالله و باعث نامان را رویتاً معرفتی نداشته ولی قرار گفتار مردم شامل حادثه واقع کنار گدام هنگر، در اثنای ۹ یا نه و نیم بجه روز تاریخی ۵۱/۹/۲۹ بوده است.

۷- عبدالرحیم خان ضابط هیئت نظار گدام هنگر در جوابیه ورق (۱۵) دوسیه متذکر گردیده که وی در مورد اخلاکگران حادثه واقع کنار گدام هنگر، از نزد نفری پرسان کرده، نفری بحرالدین باعث را هم به وی از جمله شاملین اخلاکگران معرفی کرده ولی شخص عبدالرحیم خان، باعث را معرفتی نداشت.

۸- سرمامور صاحب پولیس در جوابیه ورق (۱۴) دوسیه بیان داشته که بحرالدین تخمین به وقت ده بجه روز از طرف قوماندان صاحب برایش تسلیم داده شده است. از اینکه وقوع حادثه و دیدن بحرالدین باعث از طرف شهود و کذا تسلیمی باعث برای سرمامور صاحب تمام آن به اوقات تخمینی تعیین گردیده، بنابر آن از جواباتشان چنین درک می‌گردد که بحرالدین نام مذکور، قبل از ظهر یوم مذکور یعنی در هدایت شامل بوده ولی بعد از آنکه حادثه را سر به راه و شعله‌ور ساخته و کلماتی مبنی بر توهین شاه و صدراعظم (اولوالامر) و رژیم موجوده دولت بعد از استعمال شخص وی در ذهنیت هم‌قطاران و هم‌مسلمانان خویش تزریق نموده، خود را کناره کرده است. بالاخره و به منظور این که خود را نظر به زرنگی در شأن وی موجود بوده از اتهام حادثه دسیستاً رهایی حاصل کرده باشد، نزد قوماندانی امنیه که شب ۲۸-۵۱/۹/۲۹ آن را به ضمانت رها نموده بود، حاضر گردیده است. نکته موجب تذکر در این جا است که بحرالدین نام مذکور بعد از آنکه از ولسوالی جرم به قوماندانی امنیه احضار گردیده، شب آن روز ۲۸-۵۱/۹/۲۹ محمد واصل نام پدر ظهورالله نام مذکور، ضامن آن شده و از طرف قوماندانی امنیه در شب مذکور رها گردیده است و ضمانت خط آن را شخصاً این جانب نزد سرمامور صاحب پولیس مشاهده کرده ام. لذا در حالی که حالت به قرار فوق ثابت بوده ثابت و مبرهن است که بحرالدین نام مذکور در خانه ظهورالله نام شب مذکور را سپری داشته و در اثنای شب بحرالدین و ظهورالله با هم استتاره نموده و به فردای آن (۱۳۵۱/۹/۲۹) به یقاع حوادث فوق اقدام و بعد از آنکه بحرالدین نام، حادثه را رنگ و حالت فعالیت

ج

بخشیده، بعد از آن از این که وی نزد قوماندانی ضمانتی داده بود، قبل از ظهر به قوماندانی حاضر گردیده و به اصطلاح هم لعلی به دست آورد و هم دل یار را نرنجانیده یعنی حادثه را فعال ساخته و هم قبل از ظهر نزد قوماندانی آمده است. بنابر جریان فوق شهادت شهود مندرج ورق (۷۶) الی (۱۱۵) بالخاصه محتویات ورق (۱۱۵) دوسیه در مورد بحرالدين نام مذکور کاملاً مصدق داشته، هیچگونه اشتباهی در آن دیده نمی‌شود. و اگر در مورد ترتیب ضمانت خط بحرالدين نام از طرف محمد واصل نام نزد مقامات محترم مربوط اشتباهی تولید می‌گردد، می‌توانند در این قسمت از نزد شخص سرمامور صاحب جویای احوال شوند.

۹- بحرالدين، ظهورالله، غلام صديق، حیات‌الله، و قیام‌الدین در دوسیه متکرر جرم هم معرفی شده اند.

۱۰- هیأت ضبط قضایی مدعی‌علیهم مذکورین را به حیث اخلاک‌گر و توهین‌کننده (اولوالامر) و رئیس حکومت و رژیم موجوده دولت و متجاوزین به حقوق عامه - گندم حکومت - مسوول قلمداد کرده اند.

۱۱- چون متهمین مذکورین در جرایم اخلاک‌گری و توهین اولوالامر و رئیس حکومت و رژیم موجوده دولت و اراده به چپاول گندم حکومت، مسوول گردیده، می‌بایست که در مورد مجازات‌شان هدایات مواد ۳۴، ۱۳۹، ۷۲، ۱۳۲، ۶۵ قانون امنیت عامه تطبیق می‌شد. ولی از این که ماده (۱۴) قانون مذکور هدایتی داده که: هرگاه عملی واحدی دارای عناوین متعدد جرم باشد، به مرتکب آن مجازات جرمی داده می‌شود که جزای آن اشد است؛ چون متهمین مذکورین در عمل اجتماع واحدی دارای چندین جرایم مرتکب گردیده اند، بنابر آن این‌جانب مساعد اول سارنوالی ولایت طبق ماده (۱۴) قانون مذکور مطالبه مجازات نموده و از فضیلت‌مآب محترم رئیس صاحب محکمه و اعضای دیوان امنیه عامه می‌خواهم که متهمین مذکورین را به جزای ذیل مجازات فرمایند:

۱ - بحرالدين (باعث) طبق ماده (۱۳۹) قانون مذکور به جزای جنایت به مدت (۱۵) سال حبس مجازات شود.

۲ - ظهورالله (ظهوری) طبق ماده (۷۲) قانون مذکور به جزای جنایت به مدت (۱۵) سال حبس مجازات شود.

۳ - غلام صديق طبق ماده (۷۲) مذکور به جزای جنایت به مدت (۱۰) سال حبس مجازات شود.

د

۴ - قیام‌الدین و حیات‌الله هر واحدشان طبق ماده (۱۳۹) قانون مذکور به جزای جنایت به مدت ده - ده سال حبس مجازات شوند.

۵ - حاجی‌بیک طبق ماده (۱۳۹) مذکور به جزای جنایت به مدت شش سال حبس مجازات شود.

۶ - زهیر ولد ضمیر طبق ماده (۷۲) مذکور به جزای جنایت به مدت شش سال حبس مجازات شود.

۷ - افسقال مشهور به زهیر طبق ماده (۷۲) مذکور به جزای جنایت به مدت چهار سال حبس شود.

## [متن تاییی دفاعنامه دست‌نوشته زنده‌یاد مولانا باعث]

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام پروردگار توانا و دادگر

جناب رئیس و اعضاء محترم دیوان امنیت عامه ولایت بدخشان

اسامی:

۱- بحرالدین «باعث» ولد مرحوم داملا نجم‌الدین خان ساکن ولسوالی درواز. تذکره نزد نیست، تولد ۱۳۱۸.

۲- ظهورالله «ظهوری» ولد محمد واصل خان ساکن ولسوالی جرم، دارنده تذکره ۳۱۸/۴۱۵۶، صفحه ۱۰۰/جلد سه.

۳- غلام صدیق «ساعی» ولد مرحوم میرزا محمد خان ساکن علاقه داری شهر بزرگ.

۴- قیام‌الدین «قیام» ولد امام یار خان ساکن آن طرف جوزون شهر فیض‌آباد.

۵- حیات‌الله «رنجبر» ولد مرحوم محمد صالح خان ساکن شهر فیض‌آباد.

۶- حاجی بیک «چنگیزی» ولد مرحوم میرزا عبدالرحمن خان ساکن شهر فیض‌آباد.

۷- محمد ظهیر «ارگوچی» ولد محمد ضمیر خان ساکن شهر فیض‌آباد.

۸- افسقال «زهیر» ولد مرحوم ارباب محمد حسین خان ساکن ولسوالی جرم.

در حالی که ما مدعی علیهم همه احرار، مسلمین، بالغین و دارای جمیع تصرفات مشروع می‌باشیم، اینک دفاع خود را بر رد اتهامات وارده از طرف آقای غلام محمد خان متخلص به «اندر» مساعد سارنوالی ولایت بدخشان ذیلاً تقدیم می‌داریم:

به عنوان یادآوری متذکر می‌شویم که درین دفاع از جنبه سیاسی مسأله کاملاً صرف نظر نموده و توجه علاقه‌مندان را در مورد، به مطالعه شماره (۳۹) جریده «پیام وجدان»<sup>۷</sup> جلب می‌نماییم و فقط به جنبه‌های حقوقی مسأله می‌پردازیم:

---

۷- هفته‌نامه غیردولتی که عبدالروف «ترکمنی» صاحب امتیاز و مدیر مسؤل آن بود.

آقای اندر به حکم این که مأمور و معذور اند، کار بی مبالاتی در وظیفه و افراط در خوش خدمتی به والی و دار و دسته معلوم الحال والی را تا آن جا می کشانند که اگر پای احترام از مسند قدسی قضا در میان نمی بود، هرگز زحمت دفاع را به خود هموار نساخته موضوع را به علم قضات محترم واگذار می شدیم.

اکنون به حکم ضرورت می پردازیم به تحلیل و رد جعلیات آقای اندر مساعد اول سارنوالی ولایت:

### رد اتهام مدعی العموم

۱- آقای اندر مساعد با ناشی گری خاصی که هرگز برازنده یک مدافع حقوق عامه نیست، در نخستین فقره اتهامیه خود بدون آن که به ضرورت تذکره تابعیت و مسکن اصلی و تکمیل شهرت و ضروریات دیگری از این قبیل پی برده باشد، سرشار از نشئه پیروزی در احتشان [احتشاد] فرمان والا شان آقای «آئین»<sup>۸</sup> چشم به کشمیر دوخته می گوید: «ملاحظه پیشنهادیه قوماندانی امنیه ولایت بدخشان عنوانی والا شان والی صاحب نشان می دهد که به تاریخ ۱۳۵۱/۹/۲۹ از طرف یک عده اخلاالگران عزم و اراده چپاول گندم حکومت به وقوع پیوسته، ولی از طرف قوای امنیه ممانعت گردیده اند، در نتیجه اخلاالگران و غارت گران گندم حکومت از طرف شهود شامل دوسیه مدعی علیه هم فوق الذکر گردیده اند.»

موجز ناشی گری منافی تصدی دفاع حقوق عامه عبارت است از:

الف - قالب زدن دستوریه و فرمایشه به نام پیشنهادیه.

ب - وانمود ساختن مدعی و خصم به عنوان شخصیت ثالث بی طرف.

ج - استعمال بخطای کلمه اخلاال گر و چپاول گر در جایی که اصلاً این استعمال موردی ندارد.

د - عنوان کردن شهود به کسانی که بنا به فرمایش والی و حاجی محمدی ها<sup>۹</sup> عارض و مدعی اند و اکثراً یا از موضوع آگاهی ندارند و یا امضاء و شصت آنها به اکراه والی صرفاً به نام وقوع یک تظاهر، مجرد از جهات مثبت و منفی آن گرفته شده است.

---

۸- غلام علی «آئین» والی وقت ولایت بدخشان

۹- یک تن از قرار دادی های خریداری گندم همدست با والی وقت

هه - عدم تشخیص حقوقی ملکیت گندم به مثابه حق مردم نه حق حکومت.

شاخص عمده و اساسی وظیفه مسلکی سارنوال در شرایط دموکراسی عبارت است از تلاش خستگی ناپذیر در راه کشف و تثبیت حقایق و دفاع از حق و حقیقت؛ قرار گرفتن در تحت تأثیر تطمیع و تهدید و پیروی از احساسات شخصی و ملاحظات دیگری که روح و وجدان مسلکی را مصدوم سازد، اساساً با شئون وظیفه سارنوالی سازگار نیست. و تنها عدم آگاهی و نارسایی و نقصان پرورش است که شخص را به خیانت در وظیفه وا می‌دارد و از همین جاست که به تکرار تذکر تدویر کورس‌های تربیه‌وی برای مأمورین پولیس و سارنوالان لازم می‌افتد. ورنه آقای اندر هرگز به خود اجازه نمی‌دانند که علت اساسی تظاهر دهقانی را که هزاران دهقان گرسنه و بی‌رمق، خشم و انزجارشان را نسبت به خیانت‌های آفتابی والی و حیف و میل ده‌ها هزار سیر گندم امدادی ابراز نمودند و جز مطالبه دموکراتیک توزیع عادلانه گندم و افشای جنایات ننگین والی هدفی نداشتند، نادیده گرفته به جای آن که علیه آئین در مورد اتلاف هزاران سیر گندم حقوق عامه و سایر جنایاتش اقامه دعوی کند و خواستار مجازات این والی جنایت‌کار شود، برخلاف روح مسلک و وجدان، بالای حقوق عامه و ده‌ها هزار دهقان شاکی پا گذاشته، گرگ را به شبانی بپذیرد و چنین وانمود کند که گویا «مقام قوماندانی بدون دخالت والی و بدون مسبوقیت والی پیشنهادیه به والی تقدیم داشته است!» مگر این چگونه مدعی‌العموم است که نمی‌داند والی در این اتهام، نخستین نفر طرف دعوی متهمین است؟ چگونه مدعی‌العموم است که نمی‌داند که نمی‌داند مظاهره علیه والی و به خاطر افشاء کثافت‌کاری‌های والی صورت گرفت؟ چگونه مدعی‌العموم است که نمی‌داند متهمین زندانی شهدای تیغ استبداد سیاه آقای آئین و هم‌کاران آئین می‌باشند؟

اگر آقای «اندر» اندکی متوجه مسؤولیت خود می‌بودند، برای اثبات خصومت میان آئین و ما متهمین، گذشته از برخوردهای دموکراتیک تظاهرکنندگان و افشای به وسیله آن‌ها، به مطالعه شماره (۳۹) پیام وجدان که برق‌آسا اثر خود را در طول و عرض افغانستان گذاشت، قاطع‌ترین سندی‌ست که جزئی‌ترین اشتباهی را در زمینه باقی نمی‌گذارد.

پس آقای «اندر» خود قضاوت نمایند که ملاحظات متذکره ایشان در فقره اول صورت دعوی مصداق جانانه برای ضرب‌المثل: «خود کوزه و خود کوزه گر و خود گل کوزه» نیست؟! مگر مطالبه حق مسلم مردم از والی به حیث مسؤول جنایات و افشای غارت‌گری‌های آئین و باند



شناخته شده‌اش اخلاص است؟ مگر عمل به مقتضای نص صریح مواد ۳۱ و ۳۲ قانون اساسی غارت و چپاول است؟ مگر هزاران سیر گندمی که در بدل کار قراردادی به مردم تعلق می‌گیرد و والی آن را تجارت نموده است، مال حکومت است؟ مگر استعمال کلمه شاهد بالای عناصر شناخته شده‌ای که هزاران سیر گندم حق خلق الله را بلعیده اند و مطابق فرمان والی، خاینانه عریضه ترتیب و مدعی جرم ما شده اند، فقدان بصیرت فقهی و قانونی نیست؟ امیدواریم جناب رئیس و اعضای محترم‌شان به نیم‌کاسه‌ها پی برده باشند.

و اگر ابهامی در مورد باقی مانده باشد، حاضریم عده‌ای از به اصطلاح عارضین را که در اثر اکراه والی علیه ما متهمین امضاء کرده اند، احضار نماییم تا قضات محترم و مستمعین به جعل رسوا کننده‌ی جاعلان پی برند؛ کما این که حاضریم ثابت نماییم که تظاهر روز ۲۹ قوس کاملاً دموکراتیک و مطابق روح ماده ۳۱ و ۳۲ قانون اساسی بود. هیچ‌گونه قصد سوئی وجود نداشته است؛ ورنه آقای اندر باید فکر می‌کردند که هرگاه قصد سوئی در میان می‌بود، چند نفر پولیس محدود، هرگز نمی‌توانست جلو تهاجم هزاران دهقان خشمگین و به جان رسیده را بگیرد. شما را به خدا بگوئید اگر پای قصد چپاول در میان می‌بود، چه قدرتی می‌توانست بدون تصادم خونین مانع این کار شود.

آقای اندر بفرمایید که در روز مذکور که هزاران نفر مظاهره‌چی خواستار حقوق‌شان بودند و علیه جنایات والی شعار می‌دادند، کدام بینی خون شد؟ کدام پاو گندم و حتا سوزنی به یغما رسید؟ سپس خنده‌آور نیست که آقای اندر زیرتأثیر والی و باندش قرار گرفته، عنوان چور و چپاول را به یک مظاهره‌ مسالمت آمیز و دموکراتیک می‌دهد.

۲ - آقای اندر در فقره دوم اتهامیه خود گفته اند: «جم غفیری از مردم به صفت شهود طبق ماده (۷۵) قانون اجراءات جزایی عریضه‌ای تقدیم ولایت و مدعی‌علیهم مذکورین را به ارتکاب جرم توهین حکومت که منظورشان از توهین شاه و صدراعظم بوده، چنان چه در جوابات شهود دیگر مندرج اوراق صریحاً از ایشان تذکار داده شده و اراده به غارت نمودن گندم تحت اثر و رهنمایی بحرال‌الدین نام مذکور متهم ساخته اند. ورق (۶) دوسیه ملاحظه شود».

جناب رئیس و اعضای محترم‌شان!

همان طوری که فوقاً عرض شد، صدمات احتمالی ناشی از عدم درک مسؤولیت و فقدان تسلط در وظیفه برای یک مدعی‌العموم از نظر اجتماعی جبران‌ناپذیر است. این هم فشرده‌ی منطق آقای اندر:

الف - گفتیم و می‌گوییم که آقای آئین خصم ماست و نظارت اداری خصم بالای خصم، ملغی است و رسیدگی به دعوی از مجرای خصم خلاف احکام فقهی و دموکراسی است و این که می‌گوید جم‌غفیری از مجرای ولایت عریضه‌ای تقدیم نمودند، درحقیقت اغماض آقای اندر از عدالت است.

ب - تذکر کلمه‌ی عرض در فقره‌ی دوم و دعوی آقای اندر و توجیه از آن به شهادت، ناشی از عدم درک اصولی مفاهیم قضایی سارنوال است. زیرا کلمه‌ی عرض از نظر اصولی و عارض به کسانی اطلاق می‌شود که مدعی چیزی بوده و برای رسیدن به مدعی به مراجع رسمی متوسل می‌شوند. سپس اطلاق کلمه‌ی شهود بالای مدعیان تحمیلی که برخی آن‌ها حاضر اند قضیه را روشن بسازند، یا نارسایی فکری است و یا کتمان تعمدی واقعیت و قضات محترم می‌دانند که در پیشگاه خداوند گناه بزرگ‌تر از کتمان حقیقت نیست. و نباید بی‌جهت عارضین را شاهد وانمود ساخت.

ج - ماده‌ی (۷۵) قانون اجراءات جزایی برخلاف آنچه آقای اندر فرموده اند می‌گوید: «عضو سارنوالی می‌تواند شهادت هر کسی را که به رضای خود به ادای شهادت حاضر می‌شود، بشنود؛ در این صورت مراتب در محضر تحقیق درج می‌شود.» البته آقای اندر متوجه اند که شهادت بر اساس این ماده، فارغ از عرض و عرض بازی بوده و مستقیماً به عضو سارنوالی موظف ارتباط می‌گیرد نه از طریق مقام ولایت. این که آقای اندر جم‌غفیری را به عنوان شهود طبق ماده‌ی (۷۵) قانون اجراءات جزایی گفته اند یا باید جوانمردانه حرف خود را پس بگیرند یا بار انفعال تغافل از مصرحات ماده‌ی (۸۱) قانون اجراءات جزایی را به صفت یک جوان حقوق‌دان همراه با ناغگی متقبل شوند.

د - مظاهره‌ی روز ۲۹ قوس علنی‌تر از آن بود که آقای آئین و باندش بتوانند ماهیت دموکراتیک آن را تغییر بدهند. اخبار و شهادت ده‌ها نفر ثابت می‌سازد که برخلاف ادعای آقای اندر و آئین و باندش، تظاهر مذکور یک تظاهر صرفاً دموکراتیک بوده و قطعاً در آن توهینی به اولی‌الامر صورت نگرفته است. زیرا اگر خدای نخواستہ چنین سفاهتی صورت گرفته باشد، مأمورین ضبط قضایی می‌توانند آواز ثبت شده را در محضر قضا ارائه نمایند. امیدواریم مقام قدسی قضا افترازانی را که جسارت ورزیده و کاذبانه اولی‌الامر را وسیله‌ی پیشبرد منویات شوم‌شان قرار می‌دهند، به جزای گستاخی و افترا برسانند.

هه - مطالعه اوراق تسویدی خصوم برای هر صاحب اندک شعوری واضح می‌سازد که سراسر همه جعل بوده و تحت هدایت مستقیم آقای «آئین» صورت گرفته است. زیرا در پذیرش این اوراق به حیث اخبار و یا به تعبیر سارنوالی شهادت از نظر عقلی استحاله‌ای وجود دارد که در محکمه بیان می‌گردد.

و - آنچه روی دروغبافان را در محضر قضا سیاه می‌کند همانا ادعای بی‌شرمانه‌ای است که در مورد اشتراک «باعث» گفته شده است. راستی دروغ‌گو حافظه ندارد؛ ورنه اسناد و شهودی وجود دارند که ثابت می‌سازد که «باعث» پیش از هشت بجۀ روز مظاهره تا ختم روز در قوماندانی و سرمأموریت پولیس بوده و جزئی‌ترین ارتباطی به مظاهره نگرفته است. از جمله علم جناب رئیس محاکم، استعلام قوماندان سابق و گواهی شهود مؤید مدعی است. و این خود مبین آن است که اتهامات ارائه‌شده از طرف آقای اندر در مورد دیگران نیز افترای ناجوانمردانه‌ای بیش نیست. امیدواریم مقام محترم، دروغگویان را به کیفرشان برسانند.

۳ - آقای اندر مساعد اول سارنوالی با تشتت فکری ترحم‌آوری دست به مهمل‌بافی زده می‌گوید: «شهود ورق (۷۶) الی (۱۱۵) بعد از تشریحات مفصلی در مورد مدعی‌علیهم مذکورین چنین بیاناتی را ارائه داشتند. «خلاصه این دسته فتنه‌جو به حکومت و زمام‌داران امور مملکت را در جوابیه (۱۱۵) شاه و صدراعظم وانمود کرده اند، فحش و ناسزا گفتند و به صدای این که به مقابل این رژیم پوسیده مبارزه جهاد است، شعار می‌دادند.»

نمی‌دانم منظور آقای اندر از این تکرار مکررات چیست؟ شاید خواسته است با این روغن‌ازریگ کشیدن‌ها و تلاش مذبحخانه، لبخند تحسین‌آمیز بادار خود آقای آئین را کمایی کند. در هر حال این هم تجزیۀ منطق حقوقی آقای اندر:

الف - همان‌طور که در فقرات فوق توضیح یافت. باز هم عرض می‌شود که واژه شهود و شهادت مفهوم خاصی است که هیچ‌گونه تنازع را در حریم آن در ارتباط با مشهود علیه راه نیست. به تعبیر دیگر شهادت و دعوی دو مفهوم متمایز از هم بوده و در یک دعوی هرگز با هم جمع نمی‌شوند. یعنی در آن واحد و در دعوی واحد شاهد نمی‌تواند مدعی و مدعی نمی‌تواند شاهد باشد و این واقعیت از بدیهیاتی است که از طالع بد ما تنها از نظر موشکاف آقای اندر پوشیده مانده است.

بدین ترتیب خدمت آقای اندر احترامانه عرض می‌شود که از خلال فرد فرد اوراق (۷۶) الی (۱۱۵) و نیز از خلال ورقه توحیدی این اوراق یعنی ورق (۱۱۵) دوسیه به وضاحت مطالعه می‌شود که نظریه‌دهندگان این اوراق از عرض و دعوی قبلی خود در این مورد به حضور آقای آئین و پافشاری متحدالمال خصمانه‌شان مبنی بر مجازات مدعی‌علیهم خودها (ما متهمین) مضایقه نکرده، مدعی گوشمالی ما شده‌اند. و کسی و یا کسانی که در یک موضوع به خصوص، دعوی و شکایت می‌کنند به صفت مدعی شناخته شده و حق شهادت را اصلاً ندارند و این نص صریح مجله الاحکام و فقه اسلامی است و مطابق ماده (۸) اصولنامه اداری محاکم عدلی، آقای اندر حق ندارند قضاات محترم را به رسیدگی خلاف مقررات شرعی در دعوی دعوت نمایند:

ب - ترتیب و جعل اوراق زیر نظارت و نفوذ مستقیم آئین صورت گرفته و چون خصومت آئین و باند سیاهش به سردمداری حاجی محمدی با ما، نزد قضاات محترم روشن است؛ از پیشگاه عدالت اسلامی خواستاریم تا بر همچو لاطایلات واقعی نگذاشته به بطلان دعوی حکم نمایند. توجه قضاات محترم را با مستمعین به شماره (۳۹) جریده پیام وجدان جلب می‌نماییم.

ج - برای تثبیت عناد دیرینه حاجی محمدی و دار و دسته‌اش با فرزندان صدیق بدخشان و باطن آلوده آنها که مجالی برای شک و تردید باقی نمی‌ماند، بهتر است توجه مقام محترم قضا و تمام مردم شریف افغانستان را به عریضه جلب نماییم که چندی قبل از طرف این آقایون مدعی برادری و برابری به ریاست ناقلین و املاک و اسکان در صدارت تقدیم و مدعی شده‌اند که چون حاجی محمدی و دیگر وابستگان‌اش در بدخشان در اقلیت بوده از طرف دیگر مردم (یعنی مردم اصیل بدخشان) تهدید و تعجیز می‌شوند، باید ریاست مذکور با اعزام و اسکان چند صد فامیل در دشت قرغ و خمچان مصئونیت آینده ایشان را تضمین نماید.

جناب رئیس و اعضای محترم شان؛

گروهی که با دست خالی به بدخشان می‌آید و در مدت کمی سرمایه‌اش از شمار بیرون شده و بیش‌تر مردم را به اسارت اقتصادی می‌کشاند و صدها جریب زمین و باغ را مالک و متصرف می‌شود باز هم پاس نمک بدخشان را این‌طور شرافت‌مندانه بجا می‌آورد! مگر شهادت چنین مردمی عیناً واگذاری سرنوشت گوسپند بیچاره‌ای به گرگ نیست؟

آری حاجی محمدی و گروه تابعش به حیث عناصر متجاوز و ستم‌گر با ما عداوت ذاتی داشته و نظر ایشان در مورد ما قطعاً قابل سمع نیست.

دلیل دیگر عداوت مزمن حاجی محمدی‌ها با فرزندان پاک بدخشان آن است که در سال ۴۷ زمانی که شایعه زیر برف کوچ رفتن «باعث» و چند تن متعلمین دیگر در راه شغنان بالا شد، حاجی محمدی در حالی که از خوشی گل گل می‌شگفت اظهار داشت که اگر این خبر حقیقت داشته باشد، حاضر است ده هزار افغانی را جشن بگیرد. باز هم خانه آقای «روشن»<sup>۱۰</sup> والی بدخشان آن وقت آباد که این شادی بی‌مورد حاجی محمدی را تقبیح نموده، تأسف خود را در صورت کسب واقعیت خبر ابراز داشت.

آقای اندر دقت نمایند که شهادت علیه کسانی که مرگشان را جشن بگیرد مطابق حکم کدام شریعت می‌تواند مسموع باشد؟

د - علاوه بر آن استحاله ناشی از توافق طابق النعل بالنعل اخبار فرمایشی ورق (۷۵) الی (۱۱۵) مندرج دوسیه که با قوت تردیدناپذیری مشعر بر جعل آن به وسیله باند آئین می‌باشد، خود داعیه‌ای است که قضات محترم را به مجازات جعل‌کاران وا می‌دارد. و ای‌کاش آقای اندر آن شنوایی را می‌داشت که به ندای وجدان گوش فرا داده خواستار مجازات این گروه مفتری و غدار می‌گردید؟!

هه - با همه زدو بند و فشار آئین این مردی که دست حجاج را از پشت بر بسته بود و تلاش‌های تب‌آلود باند «آئین»، هستند مسلمانان پاک‌باز و روشن‌ضمیری که از کسی نترسیده و از قانونی بودن تظاهر و عدم تجاوز احدی به اولوالامر و هم‌چنین از تهمت‌بافی و افتراکاری باند آئین اخبار و گواهی دهند و روی دروغگویان را در محضر عام سیاه نمایند.

و - چه بجاست وعید خدا که می‌گوید نصیب دشمنان خدا جز رسوایی و روسیاهی در پیشگاه عدالت اسلامی چیزی نیست «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ» و درغگویان به فحواي «لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» مفتضح‌ترین دشمنان صراط‌المستقیم قرآنی اند.

---

۱۰- روشندل روشن برادر بزرگ‌تر تاج محمد وردک که چندی بعدتر او نیز نخست معاون آن ولایت و پس از کودتای سرطان ۱۳۵۲ سردار داود تا کودتای ثور ۱۳۵۷ والی بدخشان بود.

آقای اندر متوجه باشید که درین دادگاه اسلامی و رو در روی کسانی که قبای نیابت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را به تن نموده میان حق و باطل داوری می کنند، چشم دهها هزار مسلمان با اضطراب آزمندانه متوجه این داوری است. خداوند با چه اعجاز حیرت آور و عبرت انگیزی روی دشمنان عدالت خود را سیاه می کند؟

در تمام اوراق (۷۵) الی (۱۱۵) و هکذا در پاسخ سوال جداگانه گفته شده است که «باعث» در آغاز تظاهر ساعت ۹ الی نه و نیم مظاهرة را سر به راه نموده و به اولوالامر توهین نموده و وقتی که مظاهرة به پُل افضل خان رسید، باز «باعث» حرف های خود را تکرار کرد و چون جمعیت متظاهر نزدیک گدام شدند، «باعث» قومانده چپاول گندم را صادر ساخت و چرنديات شرم آوری از این قبیل. و این ماحصل ادعایی است که این به اصطلاح جم غفیر مسلمانان صادق و خداپرست با درک مسؤولیت ایمانی و وجدانی شان به خاطر روح پرفتوح سرور کاینات پیامبر کبیر اسلام، به وسیله آقای اندر درین مسند ملکوتی به راه انداخته اند. مگر خدای منتقم به موجب «وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» به عنوان چاشنی پاداش علی العجاله پرده از چهره برسیسایی این گروه مزور برداشت و کیفر واقعی کردار جنایت بارشان را به خدا و قرآن و نسبت به حقوق عامه در روز رستاخیز، روزی که خداوند «فزع الاکبر» ش خوانده است، خواهند چشید.

«يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» این آیتی است که دست غیبی از خلال آن، پرده از روی مکاران و وجدان فروشان برمی دارد؛ همانا در مرحله نخست علم جناب رئیس محاکم است که خود از کنه موضوع آگاه بوده، از تمام جزئیات قضیه آگاه اند و بدا به حال کسانی که در پیشگاه علم قاضی مکر و دروغ شان واضح است.

آیتین دیگر همانا قوماندان امنیه سابق و جواب صریح او در برابر استعلام مقام محترم ریاست محاکم است که به وضاحت تشکیک ناپذیری، ادعای والی و دار و دستة والی مندرج اوراق (۷۵-۱۱۵) را تکذیب نموده و توضیح شده است که: «باعث» برخلاف ادعای جنایت کارانه حاجی محمدی ها ساعت ۹ قبل از ظهر روز ۲۹ قوس پیش از آمدن قوماندان امنیه و پیش از شروع مظاهرة در قوماندانی حاضر بوده و تا ختم مظاهرة تحت نظارت پولیس قرار داشته است.

بدا به حال کسانی که در محضر قضا به وسیله شخص قوماندان امنیه به حیث یگانه مسؤول امنیتی دروغ شان افشا و مشت شان باز می گردد.

نظر شخصی سرمامور پولیس نیز که به صراحت حاکی از تسلیم نمودن «باعث» در ساعت ده بجہ به وسیلہ قوماندان است، با قاطعیت ہرچہ تمام تری محتویات اوراق (۷۵-۱۱۵) دوسیہ نسبتی ما را تردید می نماید، زیرا فقط متعمدین در کذب و یا ملا نصرالدین ها می توانند قبول نمایند کہ یک شخص در آن واحد می تواند در دو جای وجود داشته باشد. و بہ ہمگان بہ استثنای جعل کاران معلوم است کہ مظاهرہ حوالی ساعت ۱۲ بجہ بہ مندوی آمد و «باعث» کہ مطابق اظهارات صریح سرمامور پولیس از ساعت ده بجہ تحت نظارت مومی الیہ قراردادشت؛ چہ جادویی در میان بود کہ توانست حوالی ساعت ۱۲ در مندوی سبز شدہ، قومندہ چپاول گندم و توهین بہ اولوالامر را صادر کند؟! بہ ورق ۷۵-۱۱۵ دوسیہ مراجعہ شود.

قضات محترم!

دردناک تر از آن می تواند وجود داشته باشد کہ در یک جامعہ اسلامی، والی و عدہای از صناید کہ خود را مسلمان و محاسن سفید می دانند، دست بہ چنین حقہ بازی ها و جنایات منافی شئون اسلامی زدہ و با حیات مسلمانان بی گناہ بازی کنند؟! آن ہم بہ جرم گفتار حق و کردار حق و افشاء طرز العمل های کہ با روح قرآن تضاد دارد.

قضات محترم می دانند کہ: والی و آنانی کہ اسلام و شخصیت اولوالامر را بی محابا پردہ سائر جنایات خودہا ساختہ، مقام اولوالامر و اسلام را وسیلہ استتار جنایات افتابی شان قرار می دهند، در حقیقت بہ اولوالامر توهین روا داشته اند؟ یا آنهایی کہ بہ شہادت صدها نفر جز افشای جنایات های این گروہ بہ منویات دولت و موازین قانون اساسی و رہبری یک تظاهر دموکراتیک کہ در آن نہ بینی خون شدہ و نہ سوزنی بہ یغما رسیدہ است و شاخص عمدہ شان در تظاهر، مطالبہ توزیع عادلانہ گندم، مطالبہ گندم در بدل کار انجام شدہ قراردادی و تقبیح چپاول گندم بہ وسیلہ والی و حاجی محمدی ها کہ چپاول شان از آفتاب ہم روشن تر است و در یک کلمہ جز عمل بہ مقتضای قانون اساسی و ہدایات قرآنی گناہی نداشتند؟! و جز افشای مسؤلین توزیع غیر عادلانہ، نامی از جہاد با رژیم نبرده اند؟

جناب قضات محترم!

وضع آشفته و رقت انگیز بدخشان و دربدری و پریشانی این مردم بدبخت کہ گرسنگی و فقر، آوارہ یار و دیارشان ساخت، جوقہ جوقہ درحالی کہ اطفال معصوم شان آخرین نفس های زندگی خود

را می‌کشیدند، مادر نان، پدر نان گفته با اشک و آه ترحم‌انگیزی به مناطق قطغن و مزار می‌کوچیدند و این‌که این گروه آواره چه مصیبت‌های را تحمل کردند از نظر هیچ‌کسی پوشیده نمانده است.

دولت که با درک مسؤولیت و با احساس عواقب تکان دهنده این قحطی و آوارگی و دربدری، دست نیاز به دامن کشورهای بیگانه دراز می‌کند و یک مقدار گندم را برای تسکین اضطراب عمومی به تمام ولایات و منجمله بدخشان می‌فرستد، مگر آقای آئین با سخاوت حاتمی تنها شصت هزار سیر گندم، تکرار می‌کنم تنها شصت هزار سیر گندم آن را به یکی از موی سفیدانی که به زعم خودشان ما را تکفیر و تسجیل نموده اند، یعنی آقای حاجی محمدی خان با زیرکی خنده‌آوری می‌بخشد و باز وقتی که این عمل ناهنجار والی و حاجی محمدی‌ها افشاء می‌شوند، تاپه اهانت به اولولامر را به کار می‌بندد؛ شما قضاوت کنید که کدام یکی در حقیقت در صد اهانت به رئیس دولت برآمده است؟ آن‌که برخلاف منویات دولت در یک لحظه حساس دست به کارشکنی و چپاول گندم امدادی می‌زند و ذهنیت هزاران فامیل گرسنه را نسبت به دولت مخدوش می‌سازد و آن‌گهی جواب تقبیح این عمل شوم و اخلال‌گرانه‌اش را به افترای توهین اولوالامر می‌دهد، خاین و توهین‌گر است یا آن‌که به حکم داعیه دموکراسی و مطابق مواد ۳۱ و ۳۲ قانون اساسی در چوکات رعایت نظم و امن عامه می‌خواهد تجاوز به حقوق مردم و حیف و میل صدها هزار سیر گندم به وسیله والی و دار و دسته‌اش را افشاء نماید.

قضات محترم قضاوت فرمایند که:

کسی یا کسانی که با حیف و میل ده‌ها هزار سیر گندم حق مسلم مردم، تشنج را درمیان هزاران فامیل گرسنه و به جان‌رسیده دامن می‌زنند و با مایوس‌نمودن هزاران گرسنه امیدوار که چشم به امداد دولت دوخته و بر سر دوراهی مرگ و زندگی قرار دارد، امنیت را تهدید می‌کنند، اخلال‌گر اند و باید مجازات شوند؛ یا کسانی که ندای قانون و قرآن را لبیک گفته و به منظور تطبیق عادلانه توزیع، عمل غارتگرانه والی و دار و دسته‌اش را نکوهش می‌کنند؟

قضات محترم!

اگر حدیث شریف: «لَيْسَ مِنْنا مَنْ نَامَ شَعْبَانَ وَ جَارُهُ جَائِعٌ» چنان‌چه می‌دانیم ارشاد پیامبر اسلام است و مطابق: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» دارای منبع ملکوتی



است، پس آنهایی که با قساوت اهریمنی و بدون اندک ترحم و عاطفه‌ای، حق هزاران گرسنه را آشکارا و بدون احساس مسئولیتی می‌بلعند که تنها یک قلم آن شصت هزار سیر گندم می‌باشد، مسلمان و پیرو آئین محمدی (ص) می‌باشند یا آنانی که بدون ترس و هراس کوشیده‌اند خائنین به دستورات محمدی را افشاء نمایند.

کسی که خون و پوستش از حاصل عرق دیگران تکوین یافته است و کردارش بیان‌گر انبوهی از قساوت‌ها و بی‌رحمی است و دروغش به وضاحت استتارناپذیری در محضر محکمه و ذهنیت عامه مردم که تجلای اراده خدایند ثابت می‌شود، چه‌گونه و با چه جرأتی می‌تواند در مورد سرنوشت دیگران نظر بدهد؟!

کیست که نمی‌داند، عامل اساسی زندانی شدن ما در باستیل بدخشان فقط تورانیدن قاطر سرکار، یعنی مبارزه بر ضد منافع «آئین‌ها»، حاجی محمدی‌ها و عناصر گماشته معلوم‌الحال است که در راه تطبیق عملی تبلیغات همیشگی مقامات ذیصلاح دولتی و وعده‌های رادیویی آن، به خاطر منافع پلید شخصی خود سنگ‌اندازی نموده، طبق عادت دیرینه‌شان بی‌آنکه خجالت بکشند با لقمه دست آوارگان دردمند، بی‌رمق و قربانیان بیداد فقر و گرسنگی و بیماری که یادآوری صحنه‌های تراژیدی و سرنوشت تراژیک‌شان، مو را در بدن راست می‌سازد که البته مطابق آمار مورد تجاوز قرار گرفتن جان و ناموس زنان و دختران‌شان در دفاتر دولتی ولایات مجاور شاهد مدعی است؛ و از برانداختن نقاب از چهره‌های دروغین‌شان احساس خطر نمودند؟

کیست که نمی‌داند ما به خاطر آن زندانی نشده ایم که خدای نخواست به حقوق عامه تاخته ایم بلکه همه و حتی آقای اندر نیز می‌دانند که موجب حبس و شکنجه ما دفاع از حقوق عامه و مبارزه با خائنین به حقوق عامه یعنی آئین‌ها و حاجی محمدی‌ها است. همه می‌دانند به خاطر آن زندانی شده ایم که از قانون اساسی و هدایات قرآنی پیروی نموده ایم. به خاطر آن حبس شده ایم که گفتیم و می‌گوییم که چرا والی ظلم می‌کند؟ چرا آئین و حاجی محمدی‌ها به مردم خیانت می‌کنند...؟!

قضات محترم!

امیدوارم با تثبیت عینی و انکارناپذیر روسیاهی دروغگویان بی‌حافظه و افتضاح‌شان به فحوای: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ» در مورد «باعث» و قاطعیت عدم اشتراک آن، شکی در مورد

اهانت مستقیم و غیرمستقیم این گروه متجاسر نسبت به رئیس دولت و استعمال نام و شئون رئیس دولت از جانب این گروه افتری زن به حیث وسیله استتار تخطی‌های‌شان، که خود اهانت بزرگی به رئیس دولت است، باقی نمانده باشد.

و از آنجا که جزء و کل از لحاظ ترکیبی متقابلاً مشروط بوده و با انتفاء جزء، کل نیز ماهیتاً منتفی می‌شود، به مصداق مشت نمونه خروار که یک شیوه معقول تصمیم منطقی است، ادعای این گروه ثابت‌الکذب را در مورد کیفیت تظاهر روز ۲۹ قوس به کذب محکوم سازند و طبق ماده افتری و اهانت به اولولامر با ایشان معامله نمایند.

۴ - آقای اندر چون شخص بلااراده‌ای که در برابر تکلیف مالایطاق یک فرمانده غیرنورمال قرار گرفته باشد و نمی‌داند چه باید بکند؟ بیهوده تلاش می‌کند تا با به دست آوردن سر نخ از عتاب فرمانده مصون بماند.

مگر چه شود که حقیقت باز هم حقیقت است و با انگشت نمی‌توان آفتاب را پنهان ساخت. تماشا کنید این آقا چه می‌گوید: «شهود شامل ورق (۱۱۵) دوسیه، بحرالدين نام مذکور را قبل از ظهر یعنی در ابتدای حادثه شامل موضوع گفته و حاجی بیک چنگیزی را بعد از دو بجه بعد از ظهر شامل واقعه گفته و متباقی مدعی علیهم مذکورین را نیز شامل واقعه گفته است».

و این هم تردید مکرر این ادعای فرمایشی:

الف - آقای اندر؛ شما که با این تصدی بزرگ دفاع حقوق عامه، سوراخ دعا را گم کرده و بی‌ارتباط کلمه شهود را تکرار می‌کنید و میان مدعی و شاهد فرق گذاشته نمی‌توانید، چرا با استفاده از فرصت‌های بیکاری، سری به پیش استادی نمی‌زنید و خود را در وظیفه وارد نمی‌سازید! آخر یادگرفتن عیب نیست، نفهمیدن عیب است. شاید در دل بگویید چرا؟ می‌فهمم. و از هر کسی بهتر هم می‌فهمم. مگر چه کنم ناگزیرم و منافع مشت زورمندان و ادارم ساخته است تا خود را به ناهمی بزیم. ولی اگر چنین پاسخی نزد خود دارید، بدانید که این عذر شما از نظر اسلام بدتر از گناه است. زیرا پیشوای ما و شما گفته است: «من کتم علما الجمه الله بلجام من نار يوم القيامة» و خدا پناه بدهد از روزی که کتمان‌گران حق را با قیژه آتشین لجام کنند. العیاذ بالله.

آقای اندر، گفتیم و مکرر می‌گوییم که در یک دعوی هر نوع دعوی که باشد، یکی از عناصر آن را مدعی تشکیل می‌دهد که این مدعی بنابر ماهیت خود به اقسام جداگانه‌ای تقسیم می‌شود. دو عنصر دیگر دعوی یکی مدعی‌علیه و دیگر مدعی‌به می‌باشند که این‌ها هم دارای اقسام مختلف

اند. وجود مدعی با مدعی‌علیه و مدعی‌به در دعوی ضروری است؛ یعنی دعوی بدون مدعی نمی‌تواند قوام و وجود داشته باشد. هر جا که دعوی است مدعی هم است. مگر شاهد که شما آن را به جای مدعی به کار می‌بندید یک عنصر تاییدی و عامل بیرونی‌ای بیش نبوده، دعوی می‌تواند بدون شاهد تحقق یابد. و بنابر قبول این اصل متوجه باشید که در فقره دوم صورت دعوی یا افتراییه خود به صراحت گفته اید که: «جم غفیری از مردم ... عریضه تقدیم مقام ولایت نموده اند...» و فراموش نکنید که اگر این گروه را عارض و تقدیم‌کننده عریضه پذیرفته اید، در اصطلاح قضایی آن که را عارض است و عرض می‌کند، مدعی می‌گویند. تکرار می‌کنم: «از نظر اصولی، کسی که عریضه می‌کند آن را مدعی می‌گویند» زیرا عریضه خود محتوی و حامل مطالبی است که بالای آن دعوی صورت می‌گیرد و نصوص فقهی برای کسانی که مدعی و عارض اند، اجازه اطلاق شهادت را نمی‌دهد.

اگر به آقای «اندر» زحمت نمی‌شود، تمام اوراق (۷۵) الی (۱۱۵) را و نیز ورقه توحید را ببیند که از زبان هر کدام این آقایون چنین گفته شده است: «... و هم روزی که والی صاحب واپس تشریف آوردند، تخمین در حدود دو صد نفر، قطعه عریضه‌ای نسبت پیشامد چپاولگران تحریر و به حضور والاشان تقدیم نمودیم...».

هم‌چنان آقای اندر دیده باشد که در پایان عرض اهالی از ایشان حکایت شده که گفته اند: «استدعا می‌نماییم که ... به کیفر اعمال شوم آنها اقدام لازمی را مبذول خواهند فرمود.» حال آقای اندر دقت نمایند ادعای عرض جمعی از یکسو و استدعای مجازات از سوی دیگر چگونه در مفهوم شهادت می‌گنجد؟!

اندکی ورود در لغت عربی و آگاهی ناچیزی از مبادی صرف عربی و فقه‌الغه می‌رساند که دعوی، ادعا و استدعا و تداعی دارای یک ریشه بوده، منتهی ادعا و استدعا و تداعی که از باب افتعال و استفعال و تفاعل اند از دعوی مشتق گردیده اند. پس این مستدعیان کیفر همان مدعیانی اند که آقای اندر نافهمده به نام شاهدشان یاد کرده است و این خود گم‌کردن سوراخ دعا است.

بهتر آن است بگویید که مدعیون شامل ورق (۱۱۵) چنین و چنان گفته اند که در این صورت استناد به نظر مدعی در محکمه عدالت درخور اعتبار نیست و هیچ حکمی از آن مترتب شده نمی‌تواند.

ب - والی که خود عامل بروز همه وقایع و مسؤول جنایات ناشی از توزیع گندم می‌باشد، با استفاده از نفوذ ولایت، این دوسیئه جعلی را به راه انداخته است تا با این اکاذیب جلو افشای

تبه‌کاری‌های خود و باند معین‌اش را بگیرد که بطلان جعلیات خصم در مورد خصم از نظر کسی پوشیده نیست.

ج - علم قاضی، نظریه صحیح و صریح قوماندان به مثابه وکیل ولایت (تا بازگشت والی از کشم) و اخبار و مدارک دیگری مبین آن است که «باعث» پیش از شروع مظاهره یعنی قبل از ۹ بجه زیر نظارت شخص قوماندان و بعداً سرمأمور قرار داشته و تا ختم مظاهره و تا امروز هم که چندین ماه می‌گذرد در تحت نظارت به سر می‌برد. چنان‌چه در متن اصلی عریضه از «باعث» نامی برده نشده است. این که در ذیل عریضه، عبدالرحمن وکیل درواز بعد از امضا تقریباً ۳۵ نفر (به عقیده خود) و (تا جایی که معلومات دارد) «باعث» را رهبر و سرغنۀ مظاهره قلمداد می‌کند. باید عرض کنم که عبدالرحمن به صفت شریرترین عنصر تبه‌کار که هزاران نفر را به خاک و خون کشانیده است و تا امروز خود را شخصیت بی رقیب درواز می‌دانست، چون احساس کرده که با آزادی باعث مجبور است صحنه را ترک و تاوان آنچه را که از مردم غریب تاکنون غارت کرده است، بپردازد؛ مجبور است علی‌الرغم آن که در لحظات قبل از آغاز مظاهره «باعث» را در قوماندانی به چشم دیده بود. زیرا باعث خودش به چشم سر دیده بود که پیش از شروع عبدالرحمن مذکور وارد قوماندانی شد و یک نفر دیگر نیز همراهش بود که باعث او را نشناخته است. تعمداً زبان‌اش را طبق عادت همیشگی به دروغ آلوده بگوید: «به عقیده او تا جایی که معلومات دارد، مظاهره را باعث رهبری می‌کرده است.»

بلی هم‌چنان که [فرعون] از موسی (ع) هراس داشت، عبدالرحمن نیز از باعث می‌ترسد و از یادآوردن صحنه انتخابات آینده پشتش می‌لرزد. زیرا عبدالرحمن خوب دریافته است که دیگر عصر زوال فرعون‌ها فرارسیده است و اگر باعث کاندید می‌شد حتا فرزندان و خویشاوندان نزدیک عبدالرحمن حاضر نبودند و نیستند به نفع او رأی دهند. شخصیت سیاسی باعث، بیچاره عبدالرحمن را ناگزیر ساخته است که هنوز آب غسل خروج از احرام از جانش خشک نشده به چنین دروغ ننگین و جنایت شنیعی مبادرت نماید. اعتراف صریح عبدالرحمن در روز عید در علاقه‌داری خواهان باطن نفرت‌انگیز و کینه دیرینه او را نسبت به باعث آشکار ساخت. در آن جا که گفت: «از باعث می‌ترسیدم، کارش را کردم، دیگر از کسی باکی ندارم.» مگر شما می‌توانید معلومات بگیرید که از همان روز نخستین ادعای دروغش، عبدالرحمن نتوانسته است در هیچ محفلی چه در کابل، چه در فیض‌آباد و چه در درواز آب خوشی بخورد. تمام مردم درواز بر او و بر این عمل جنایت آمیزش نفرین می‌گویند. و یقیناً عبدالرحمن نمی‌تواند کلاهی از این نم‌به دست آرد. زیرا عبدالرحمن در راه باطل روان است و نتیجه هر حرکت منافی اسلامی جز روسیاهی و رسوایی نیست. «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا».

نظریه قاطع قوماندان امنیه ضربتی است که روی ادعاگران کجرو را سیاه می‌کند.

د - در مورد این که آقای اندر براساس ورق (۱۱۵) چنگیزی را بعد از دو بجه بعد از ظهر به اشتراک در تظاهر متهم ساخته است. بعد از یادآوری بی پایگی این استناد و خصومت آقای آئین و حاجی محمدی‌ها باید به آقای اندر بفهمانیم که اگر در مورد الزام چنگیزی به ادعای مشتی عناصر مخالف متمسک می‌شوید، در حالی که این اوراق جز در دادن بخاری به درد چیزی دیگری نمی‌خورند، چرا به عریضه و امضای چندین نفر متوجه نشده اید که در آن ده‌ها نفر از عدم اشتراک چنگیزی اخبار نموده اند. اگر به آقای اندر تکلیف نشود، پایان عریضه ادعای مورد استناد خود را ملاحظه فرمایند، در آن حاجی بیک به صراحت مستثنی‌ها قرار داده شده است. عریضه دیگر که در آن چندین ده نفر امضا نموده اند، عدم اشتراک چنگیزی را تثبیت می‌نماید.

اقرار صریح حاجی محمد نظیف مبنی بر وجود چنگیزی بعد از دو بجه در خانه مومی‌الیه از قوی‌ترین حجت‌های است که کذب ادعای اندر را روشن می‌سازد.

اخبار شرافتمندانه صدها نفر و اسناد دیگری که در محکمه ارائه می‌شود، همه و همه مبین عدم اشتراک چنگیزی در مظاهره و نشانه روسیاهی معاندین است.

۵ - آقای اندر هم‌چنان با یک دندگی خاصی در فقره پنجم صورت دعوی خود می‌گوید: «مدیر صاحب اداری ولایت که در زمره هیأت موضوع شمولیتی هم داشته بعد از توضیحاتی زیادی ارقام داشته، نظر به مخابره تیلیفونی شیرآقا ضابط هیأت نظار گدام هنگر باعث هم در ابتدای حادثه شامل بود و بعد از سرب‌راه‌کردن موضوع تحت توقیف قرار داده شد و چنگیزی را هم قرار شنیدگی‌اش شامل حادثه گفته است».

آقای اندر متوجه باشید که:

الف - وقتی که بارها گفته ایم و می‌گوییم که آقای آئین مدعی درجه یک و طرف دعوای ماست، برای صاحب اندک بصیرتی واضح می‌شود که نظریه آقای مدیر اداری به مثابه گودی کوکی والی و مسؤول‌ترین شریک جنایت والی چه ارزشی دارد؟

گذشته از آن آقای اندر دقت کنند که مدیر اداری براساس مخابره تیلیفونی شیرآقا چنین نظری داده است. و چنانچه در فقره ششم صورت دعوی تذکر رفته، نظریه شیرآقا نیز بر پایه حدسیات استوار بوده و مشارالیه «باعث» را نمی‌شناخته است. نمی‌دانم منطق آقای اندر چه حکم می‌کند که آیا نظریه مبتنی بر پایه مخابره تیلیفونی یک شخص ناشناس در مورد متهم مهم است یا اخبار رأی‌العین شخص قوماندان مبنی به وجود باعث قبل از شروع مظاهره در تحت نظارت قوماندان.

اخبار ده‌ها نفر و استثنایی در عریضه و شهادت دایر به نبودن چنگیزی در ساعت بعد از دو بجه در صحنه تظاهر، همه مدارکی اند که نظریه احتمالی مدیر اداری را تردید می‌نمایند و حکم محکمه نمی‌تواند بر پایه احتمالات باشد.

۶ - آقای اندر در فقره ششم صورت دعوی می‌گوید:

«شیرآقا خان ضابط صاحب هیأت نظار گدام هنگر در جوابیه ورق (۱۶) دوسیه گفته که وی ظهورالله و باعث‌نامان را رویتاً معرفتی نداشته، ولی قرار گفتار شاملین حادثه واقع کنار گدام هنگر در اثنای ۹ یا نه و نیم بجه روز تاریخی ۱۳۵۱/۹/۲۹ بوده است.

و این هم پاسخ آقای اندر:

نظریه پوشالی آقای شیرآقا که مورد استناد آقای اندر واقع شده است، در مورد ظهوری منطقی ندارد. زیرا ظهوری بدون هیچ گونه شک و شبهه در این تظاهر دموکراتیک دهقانی اشتراک نموده و افتخار می‌کند که در یک چنین تظاهری اشتراک و مطابق به مواد ۳۱ - ۳۲ قانون اساسی از دموکراسی و عدالت اجتماعی و از حقوق مردم دفاع و دشمنان مردم و دموکراسی را افشا نموده است.

برخورد شرافتمندانه مقتضی آن بود که برای ظهوری و سه نفر مشترکین دیگر در این مظاهره دموکراتیک مطالبه تقدیر و مکافات می‌شد. زیرا تنها دخالت به موقع آن‌ها بود که خطرات حوادث جبران‌ناپذیر این تظاهر هزاران دهقان گرسنه و خشمگین و جان به لب رسیده را رفع نموده و آن را در مسیر معقول قانونی و مسالمت‌آمیز رهبری و به انجام کشانید.

آقای اندر خوب می‌داند که کنترل و مهار نمودن خشم هزاران دهقان از جان گذشته‌ای که در روز قبل از مظاهره به خودی خود و بدون دخالت این و آن، دور موتر والی را احاطه نموده و در ضمن افشاء رو در روی جنایات والی، او را به چنین و چنان تهدید می‌نمودند، کار ساده و پیش پا افتاده‌ای نبود.

آقای اندر می‌دانند اگر حسن نیتی در میان نمی‌بود، سد چپاول و غارت گندم که در میدان بی در و دیواری که نامش را مارکیت مندوی گذاشته اند، از قدرت چند نفر پولیس محدود قوماندانی ساخته نبود. و این خود دلیل خوبی بر عدم وجود قصد سوء در مورد چپاول گندم و کذب ادعای اندر است که علاوه بر بداهت موضوع و حکم عقل و منطق، اخبار صدها مسلمان و شهادت عده‌ای از مسلمانان مؤید ادعاست.

هرچه در مورد باعث، آقای اندر دقیق باشند: شیرآقا خان اشتراک احتمالی باعث را از زبان دیگران ساعت ۹ یا نه و نیم بجه محتمل خوانده است. در حالیکه قوماندان امنیه سابق و وکیل ولایت با صراحت و قاطعیت، قرار داشتن «باعث» را ساعت ۹ بجه و پیش از آن که مسؤولین گدام هنگر، آغاز مظاهره را تیلفون کنند در قوماندانی و تحت نظارت اعلام کرده است و آقای اندر مسبوق اند که حکم محکمه بر مبنای قاطعیت است نه احتمالات جعلی.

۷ - آقای اندر در فقره هفتم اتهامیه خود با تلاش تب‌آلودی چنین ادامه می‌دهد: «عبدالرحیم خان ضابط هیأت نظار هنگر در جوابیه ورق (۱۵) متذکر گردیده که وی در مورد اخلاگران حادثه واقع کنار گدام هنگر از نزد نفری پرسان کرده، نفری بحرالدين باعث را هم به وی از شاملین اخلاگران معرفی کرده ولی شخص عبدالرحیم خان، باعث را معرفی نداشت.»  
آقای اندر!

اگر قضاوت تاریخ، نسل آینده و فردای رستاخیز را لحظه‌ای به یاد می‌آورید، هرگز جرأت نمی‌کردید این قدر زحمت بیهوده را در راه کتمان حق و نفی بدیهیات به خود هموار سازید؛ ورنه خنده‌آور است که یک عنصر مدافع حقوق عامه با سفسطه‌های تهوع‌آوری بکوشد سرنوشت یک انسان بی‌گناه را به فرمایش این یا آن عنصر متنفذ محکوم سازد. توجه کنید!

عبدالرحیم خان به حیث یک پولیس فعال اظهار داشته است که کسی باعث را در ردیف مظاهره‌چیان وانمود کرده است و عبدالرحیم، باعث را معرفی نداشت. مگر تشخیص یک نفر مشترک در مظاهره برای یک پولیس مؤظف و هشیار، کاری دشوار می‌باشد که آقای عبدالرحیم خان نتوانست مشخصات باعث را مرئی نماید. خیر این چندان کار مشکلی نبود؛ در صورتی که راستی باعث در تظاهر سهم می‌داشت. مگر خوشبختانه نبودن باعث در مظاهره هر نوع امکان تثبیت اشتراک وی را از بین برده است که تصدیق شرافتمندان قومندان سابق مبنی بر موجودیت باعث در ساعت قبل از آغاز مظاهره در قوماندانی، به مشکلات جعل‌کاران افزوده است.

تصدیق و اخبار عینی قومندان امنیه سابق هر نوع احتمال اشتراک باعث را در تظاهر از ریشه تردید می‌نماید. امیدواریم آقای اندر دیگر این‌طور بی‌خریطه فیر نکند!

۸ - آقای اندر که تعفن تلاش‌های بی‌ثمرشان شامه‌ها را متأذی ساخته است و خود نیز از ته دل به بی‌برکتی منطق کاذب و انفعال محصول آن نفرین می‌فرستد و آخرین شلیکی که مایوسانه انجام می‌دهد تا شود صیدی را که اربابانش مؤظفش ساخته اند، از پای درآورد و رکارد تازه‌ای برقرار نماید؛ مگر از آنجا که روزگار ما، روزگار شکست طلسم منطق استبداد و دوران پیروزی حقایق و واقعیات است، این دفعه نیز تیرش به سنگ می‌خورد و افسرده و نامراد در حالی که جز

باد در کف ندارد، هم‌چنان به احتمال بافی و خیال‌پردازی ادامه می‌دهد. اندر صاحب می‌گوید: «سرمأمور صاحب پولیس در جوابیهٔ ورق ۱۴ دوسیه بیان داشته که بحرال‌الدین تخمین به وقت ده بجه روز از طرف قوماندان صاحب برایش تسلیم داده شده است.»

و متعاقب نظر سرمأمور مثل گرسنهٔ قحطی‌زده‌ای که به طعمه‌ای دست می‌یابد، غریو مستانه‌ای سرداده، فریاد می‌زند که چون «وقوع حادثه و دیدن بحرال‌الدین باعث از طرف شهود و کذا تسلیمی باعث برای سرمأمور صاحب، تمام آن به اوقات تخمینی تعیین گردیده، بنابر آن از جوابات‌شان چنین درک می‌گردد که بحرال‌الدین نام مذکور قبل از ظهر یوم مذکور، یعنی در هدایت حادثه شامل بوده ولی بعد از آن که حادثه را سر به راه و شعله‌ور ساخته (!) و ... بالاخره به منظور این که خود را نظر به زرنگی که در شأن وی موجود بوده از اتهام حادثه (!) دسیستاً! رهایی حاصل کرده باشد نزد قومندانی ... حاضر گردیده است. نکته ... این جاست که بحرال‌الدین بعد از آن که از ... جرم به قومندانی امنیه احضار گردیده، شب آن روز ۲۸ - ۲۹ قوس ۱۳۵۱ محمد واصل نام پدر ظهورالله نام ضامن آن شده ... ضمانت‌خط آن را شخصاً این‌جانب نزد سرمأمور صاحب پولیس مشاهده کرده ام. لذا ... ثابت و مبرهن است که بحرال‌الدین در خانهٔ ظهورالله شب مذکور را سپری داشته و ... با هم استشاره نموده و به فردای آن (۲۹ - ۹ - ۱۳۵۱) به ایقاع حوادث فوق اقدام و بعد از آن ... به قومندانی حاضر گردیده و به اصطلاح هم لعل را به کف آورده و ... بنابر جریان فوق شهادت شهود (!) مندرج ورق (۷۵) الی ورق (۱۱۵)، بالخاصه محتویات ورق (۱۱۵) دوسیه در مورد بحرال‌الدین نام مذکور کاملاً مصداق داشته، هیچ‌گونه اشتباهی در آن دیده نمی‌شود و ...».

ارادتمندان آقای اندر صرف به احترام ریاست محاکم و رفع توهم ناشی از خموشی، در حالی که بندل بندل سلام نثار گل روی آقای اندر می‌کنیم، مَهر سکوت را در این زمینه شکسته به پیش‌گاه این با وفاترین دژخیم عهد بعد از توشیح قانون اساسی و این آشتی‌ناپذیرترین دشمن سوگند خوردهٔ دموکراسی و عدالت اجتماعی احترامانه به عرض می‌رسانیم این‌که:

الف - سرمأمور صاحب پولیس که نظریهٔ او را دلیل قاطع و ازاله‌گر هر نوع اشتباهی در مورد مسؤولیت باعث پذیرفته‌اید، جز این که تسلیم‌داده‌شدن باعث را در حوالی ساعت ده بجه از طرف قومندان صاحب توضیح می‌کند؛ دیگر چه چیز را به حیث مدرک الزامی ارائه می‌دارد؟ مگر این نظریهٔ سرمأمور پولیس با اظهار قوماندان سابق امنیه که می‌گوید: «باعث ساعت ۹ بجه قبل از آغاز مظاهره نزد او بوده و ده بجه تسلیم سرمأموراش نمود.» چه الزامیتی را در باره ارائه می‌دارد؟ آری باعث گفته و می‌گوید که تا ساعت ده نزد قوماندان بوده است و بعد از آن در تحت نظارت سرمأمور پولیس درآمده است.



ب - اگر آقای اندر نمایش گر بی اراده صحنه توطئه جلادان استبداد نیست. اگر آقای اندر مدعی است که مسلمان است و دل مسلمان بارگاه تجلی الهی است. اگر اندر به صفت یک جوان مؤمن، خدا را همیشه ناظر و عالم السر و الخفیات می داند؟! با چه جرأتی دست به چنین توطئه‌ای آلوده است که از نظر هیچ کسی حتا قضات محترم پوشیده نیست. ای کاش سنت الله بر آن می بود که هاتفی آواز می داد و بر دروغ زنان و تهمت بافان نفرین می فرستاد. توجه کنید!

«اندر» مبارک دُرفشانی می کند که: «وقوع حادثه دیدن باعث ... و کذا تسلیمی باعث برای سرمأمور به اوقات تخمینی تعیین گردیده ... چنین درک می گردد که باعث در مظاهره بوده است.» همین و بس.

قضات محترم!

از آن جا که چاه کن در چاه گفته اند، آقای اندر با همه تلاش سرانجام آگاهانه یا غیرشعوری اعتراف نموده که باعث را فقط روی تخمین قبلی و تعیینات عندی و درک احتمالی و ایجاد محمل های تقریبی که نشانه ای از تعمد و تفتین است، کوشیده اند مسؤول قلمداد کنند. البته این اعتراف آقای اندر یک اعتراف شرافتمندانه ایست و ولی باز مس آقای اندر وقتی روشن می شود که بنا به فرمان ولی نعمتانش ناگزیر می گردد یک عنصر قربانی چنین توطئه ای را مسؤول و محکوم سازد.

راستی همان طور که آقای اندر گفته اند، تنها مجبوریت های تحمیلی بوده که برخلاف واقعیت کوشیده اند با محاسبات عندی و روی برآوردهای ارتجاعی و جنایتکارانه، پای باعث به تظاهر کشانیده شود، ورنه خلق خدا و خدای خلق می دانند که باعث در آغاز تظاهر در تحت نظارت قوماندان سابق بود که قاطع ترین دلیل علم رئیس صاحب محاکم، نظریه قومندان و وکیل ولایت وقت و دیگر موئیدات است که فرمان نفرین بر جلادان و دسیسه کاران را صادر می کند که مجوز این فرمان ماده (۱۶۸) اصولنامه اجراءات حقوقی محاکم عدلی است.

ای کاش آقای اندر بیش ازین در امر اشمئزاز وجدان لجاجت نورزیده از خداوند بخشش بخواهند.

ج - آقای اندر که به زعم خود به برگ و ساز در نظریات پرداخته، باعث را به موجب زرنگیش شامل و سربراه گن حادثه پنداشته، از ضمانت خط آقای محمد واصل خان و سپری نمودن شب در جای ظهوری به طور ثابت و مبرهن حرف می زند. خدمت این آقای سفسطه باف عرض می شود که واقعیت امر آنست که قبل از آغاز مظاهره، باعث در نزد قوماندان بوده و آقای واصل جان الحمدالله زنده اند، خود موضوع اعطاء ضمانت خط به قوماندان صاحب امنیه ولایت را روشن و روی آنهایی را که ضمانت خط جرم را عوض ضمانت خط فیض آباد وانمود می کنند، سیاه می سازد.

آنچه مربوط به ماست این است که با اقامه شهود، ادعای حضرت اندر را مبنی بر نبودن باعث در شب (۲۹) در خانه ظهوری ثابت سازیم و دروغ این آقای مدعی شرافتمند حقوق عامه را در سایر ادعاهایش نیز آشکار نماییم. زیرا با ابطال جزء، کل نیز باطل می‌شود. با همه آنکه تظاهر دموکراتیک بوده، توجه اندر را به ماده (۲۶)<sup>۱۱</sup> قانون اساسی معطوف می‌سازیم.

۵ - در مورد استناد آقای اندر به اوراق ۷۶ الی ۱۱۵ با توضیحات قبلی در مورد تأثیر و خصومت والی و حاجی محمدی‌ها و اینکه این آقایون مدعی اند و نمی‌توانند شاهد باشند و با اشاره به ماده (۸۱) قانون اجراءات جزایی اکتفا می‌کنیم.

۹ - آقای اندر در فقره نهم بهتانیه خود متذکر شده اند که: «بحرالدين، ظهورالله، غلام صديق، حیات الله و قیام در دوسیه متکرر جرم هم معرفی شده اند.»

---

۱۱ - ماده بیست و ششم: آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و منافع عامه که توسط قانون تنظیم می‌گردد، حدودی ندارد.

آزادی و کرامت انسان از تعرض مصون است و انفکاک نمی‌پذیرد. دولت به احترام و حمایت آزادی و کرامت انسان مکلف می‌باشد.

هیچ عملی جرم شمرده نمی‌شود مگر به موجب قانونی که قبل از ارتکاب آن نافذ گردیده باشد. هیچ‌کس را نمی‌توان مجازات نمود مگر مطابق به احکام قانونی که قبل از ارتکاب فعل مورد اتهام نافذ گردیده باشد.

هیچ‌کس را نمی‌توان تعقیب یا گرفتار نمود مگر بر طبق احکام قانون.

هیچ‌کس را نمی‌توان توقیف نمود مگر بر طبق حکم محکمه با صلاحیت و مطابق به احکام قانون.

برائت ذمه حالت اصلی است. متهم تا وقتی که به حکم قطعی محکمه محکوم علیه قرار نگیرد بی‌گناه شناخته می‌شود.

جرم یک امر شخصی است. تعقیب، گرفتاری یا توقیف متهم و تطبیق جزا بر او، به شخص دیگری سرایت نمی‌کند.

تعذیب انسان جواز ندارد. هیچ‌کس نمی‌تواند حتی به مقصد کشف حقایق از شخص دیگر، اگرچه آن شخص تحت تعقیب، گرفتاری یا توقیف و یا محکوم به جزا باشد به تعذیب او اقدام کند یا امر بدهد.

تعیین جزایی که مخالف کرامت انسانی باشد جواز ندارد. اظهاری که از متهم یا شخص دیگر به وسیله اکراه بدست آورده شود اعتبار ندارد.

اقرار به جرم عبارت است از اعترافی که متهم به رضای کامل در حالت صحت عقل به ارتکاب جرمی که قانوناً به او نسبت داده شده در حضور محکمه با صلاحیت می‌نماید.

...

الف - هر چند اتهامات وارده از طرف ارتجاع به «باعث» و برائت‌های افتخارآمیز «باعث» به همگان معلوم است. باز هم اگر تنها باعث را به زعم ارتجاع، متکرر جرم وانمود می‌کردید، مثل اینکه بزرگان سلف شما ادعا کرده بودند، حرفی نداشتیم و فقط اینقدر می‌گفتیم که باعث نه تنها مجرم نیست، بلکه دشمن آشتی‌ناپذیر مجرم است و شما به حکم ماهیت تجاوزکارانه خود کسی را مجرم می‌گویید که با جرایم شما مبارزه کرده است.

ولی در مورد ظهورالله «ظهوری»، غلام صدیق «ساعی»، حیات‌الله «رنجبر» و قیام‌الدین «قیام» نمی‌دانم با چه مدرکی ما را مجرم گفته‌اید؟ کدام محکمه؟ در کجا؟ و به کدام جرم ما را محکوم ساخته است که مجرم متکرر گفته شویم؟!

اگر آقای اندر به اهمیت وظیفه اجتماعی و نقش منفی و مثبت‌شان در سرنوشت هزاران متهم بیگناه پی می‌بردند و قانون اساسی را پیش استادی می‌خواندند، می‌فهمیدند که ماده (۲۶) قانون اساسی می‌گوید که کسی را بدون حکم محکمه نمی‌توان مجرم گفت؛ مگر دریغ که وظیفه در کشور ما به اساس قد برابری است!

ب - اینکه متهمین یا شهدای تیغ استبداد آئین این عنصر بیمه‌شده به غرب را مجرم وانمود کرده‌اید، باز هم مثل همیشه آب را نادیده موزه کشیده‌اید. زیرا جز شما چه کسی می‌تواند اشتراک در یک چنین مظاهره دموکراتیک و سراسر افتخارآمیز را جرم قلمداد کند؟ ما از مقامات ذیصلاح جداً خواستار مکافات می‌باشیم.

ج - ما چار نفر: «ظهوری»، غلام صدیق «ساعی»، حیات‌الله «رنجبر» و «قیام» افتخار می‌کنیم که یک چنین مظاهره عظیم دهقانی در چوکات مواد ۳۱ - ۳۲ قانون اساسی را رهبری نموده ایم و با شهامت فرزندان صدیق این مرزبوم، دشمنان خلق و دشمنان منافع خلق را افشاء کرده ایم. آری ما مبارزه کرده ایم و تا آنجا مبارزه می‌کنیم که ریشه‌های فساد اجتماعی و عوامل بدبختی را از میان برداریم و خواهش می‌کنیم که دشمنان بشریت کلمه جرم را که به ما نسبت داده‌اند واپس بگیرند! زیرا طوری که گفته شد اگر رهبری قانونی ما چار نفر نمی‌بود حتماً کار مظاهره به جاهای باریکی می‌کشید.

۱۰- آقای اندر در فقره دهم بهتانیه خود وانمود کرده که:

«هیأت ضبط قضایی مدعی علیه مذکورین را به حیث اخلالگر و توهین کننده (اولوالامر و رئیس حکومت) و رژیم موجوده دولت و متجاوزین به حقوق عامه - گندم حکومت - مسؤول قلمداد کرده‌اند.»

مگر وقتی به تکرار می‌گوییم که تحریف ماهیت دموکراتیک تظاهر قانونی ۱۳۵۱/۹/۲۹ و افزایش برگ و سازهای نفرت انگیزی بر آن، همه و همه به دستور والی و دارو دسته او است. پس استناد به نظریه به اصطلاح ضبط قضایی عیناً استناد دزد به نظر دهن جوال گیر نیست؟!

نقش ویرانگر و مستبدانه آئین را با روابط و علایقش همه می‌دانند. هم اکنون آقای اندر از گرفتن نام آئین به خود می‌لرزند. چطور آقای اندر دروغ می‌گوییم؟ شما را به خدا در این محضر تاریخی بگویند که از والی چطور هراسی داشتید؟ مگر از مأمورین قوه اجراییه در بدخشان به استثنای قومندان امنیه وقت کدام مرد بود که از والی نمی‌ترسید؟! و به دهل آئین نمی‌رقصید؟ کیست که از این حقیقت آفتابی خبر نیست؟

درین صورت چه ساده‌لوحی شیادانه‌ای است که مأمورین ضبط قضایی را و رای اتموسفیر والی تصور نموده، شریک جنایات والی ندانیم و نظرات کاملاً دستوری‌شان را معیار تعیین سرنوشت فرزندان صدیق و مسلمان مردم سال‌ها جفاکشیده‌ای بدخشان قبول نماییم!

موقف هر کدام از هیأت ضبط قضایی که بعضاً هیأت تحقیق هم بودند، در قبال «آئین» از نظر چه کسی پنهان مانده است؟ چه کسی از یکه‌تازی‌های فلان مدیر در زیر سپر حمایت «آئین» تا سرحد بی‌اعتنایی به قانون و مصونیت وابستگی‌اش از چنگال قانون که در دوسیه‌های نسبتی‌شان بیانگر آنست، آگاه نیست. و این یکی از آقایان مشمول هیأت تحقیق است که مثل نظر هیأت ضبط قضایی آقای اندر به نظرش مستند شده است؟!

عضو دیگر هیأت، آقای مدیر است که دست‌نشانده و محرم راز آقای آئین است. مردی که هستی و تارو بود وجودش زمزمه‌گر نیایش ولی نعمتش «آئین» بوده، تبدیلی آئین او را به سوگ و سیه‌پوشی کشانیده است و این همان کاسه گرم‌تر از آتش است که در خصومت با ما متهمین از هیچ عملی مضایقه نمی‌کرد تا آنجا که در شرایط سرمای کشنده زمستان امسال، در حالی که برف تکه تکه می‌بارید، با تغییر قیافه به دور و بر قومندانی آمده کشیک می‌داد تا مگر کسی را که برای خدا و به نام انسانیت به احوال پرسی ما می‌آمد، چهره و تسلیم پولیس نماید(!). مگر اتکاء به نظر همچو عناصر، اتکاء جلالد به دست و پاگیر نیست؟!

ارتباط اعضاء دیگر هیأت ضبط قضایی به والی را مطالعه شماره (۱۲۹) روزنامه بدخشان و موضوع یک میل تفنگچه و بیست هزار افغانی و ده ها فاکت و سند دیگر روشن می‌سازد.

دین مقدس اسلام، قانون اساسی و مناشیر دموکراتیک بین‌المللی، هیچ کدام اجازه نمی‌دهد که نظر خصم علیه خصم و له شریک خود مورد استناد قرار گیرد و این فقط آقای اندر و منطق مبتکر اندر است که برای جلب منفعت خود و باند مربوطه اش هر نوع واهیاتی را استخدام می‌کند؟!

مگر مشت کوبنده‌ای که به دهان منطق اندر وارد می‌شود، همانا اخبار، اشهاد و مدارکی است که تکذیبش مستلزم بلاهت اندری و عداوت ذاتی با حق و حقیقت است. و از همه نیرومندتر علم قاضی و محتویات ماده (۱۶۸) قانون اجراءات حقوقی محاکم عدلی است.

آقای اندر خجالت‌آور است این که همه به شمول قضات محترم می‌دانند که در ادعای خود حق به جانب نیستید. مرتکب گناه بزرگی شده اید و در پیکار حق و باطل در سنگر باطل قرار گرفته اید.

الف - آقای اندر در فقره یازدهم اتهامیه چنین می‌نویسد: «چون متهمین ... به ... مسؤول گردیده می‌بایست ... مواد ۳۴، ۱۳۹، ۷۲، ۱۳۲ و ۶۵ قانون امنیت عامه تطبیق می‌شد، ولی از این که ماده (۱۴) قانون مذکور هدایتی داده ... اینجانب مساعد اول سارنوالی ولایت ... از رئیس صاحب محکمه و اعضاء دیوان امنیت عامه می‌خواهم که متهمین مذکورین را به جزای ذیل مجازات فرمایند ...».

وضع آقای اندر در این لحظات اخیر سفسطه‌بافی و استنتاج، به مرد عطش‌زده‌ای می‌ماند که در تلاش آب همچینین به دنبال سراب با چشم از حدقه برآمده و زبان خشک و حالت افسرده تا آنجا می‌دود که سرانجام از پای می‌ماند و چون یأس و ناامیدی کارش را به هذیان کشانیده است، در واپسین نفس‌های خود آب زلال می‌خواهد.

مکرر در مکرر گفته ایم که مظاهره روز ۲۹ - ۹ یک مظاهره دموکراتیک و قانونی بوده به منظور تطبیق ارزش‌های مندرج قانون اساسی و افشاء دشمنان و تخطی‌گران از قانون اساسی صورت گرفته است. مکرر گفته ایم که اخلال گروه غارتگر آئین و باند اوست که با حیف و میل گندم امدادی و دامن‌زدن لهیب فقر و گرسنگی و ایجاد تشنج، امنیت را اخلال و با تقسیم گندم به مشت‌های از دهن جوال گیرانش که تنها یک قلم آن که به حاجی محمدی صورت گرفته، به شصت هزار سیر می‌رسد، گندم را به غارت رسانیده است و قابل مجازات، والی و باند اوست، نه افشاگران جنایت ایشان.

مکرر گفته ایم که دوسیه نسبتی ما که محتویات آن مورد استناد اندر قرار گرفته، جعلیات و توطئه‌ای بیش نیست و جازدن مدعی و خصم به جای شهود ناشی از ناهمی است.

مکرر گفته ایم و می‌گوییم که باعث، چنگیزی، ظهیر ولد ضمیر و افسقال زهیر در تظاهرات اشتراک نداشته اند و دیگران که افتخار اشتراک آنرا دارند، کارشان قانونی و مطابق ماده ۳۱ و ۳۲ قانون اساسی است.

مکرر گفته ایم و می‌گوییم که اسناد و شهودی در میان است که عدم اشتراک باعث، چنگیزی و دو ظهیر و قانونیت اشتراک ظهوری، ساعی، رنجبر، و قیام را تثبیت می‌کند. سپس تلاش تب‌آلود اندر بنا به دستور باندش در اشتراک (باعث، چنگیزی، ظهیر و زهیر) و ضد دموکراتیک جلوه‌دادن اشتراک ظهوری، غلام صدیق، قیام و حیات الله یک تلاش مماثل همان مرد عطش‌زده و ادعای مجازات اندر هم مانند ادعای آب زلال همان لب‌تشنه و سراب‌زده‌ای نیست؟ بلی شکی نیست که رسیدن برای یک تشنه‌لب هامون‌زده به آب زلال با مراتب آسان‌تر است از این که مغز مالیخولیایی بکوشد حقایق را کتمان و ماهیت امور را تحریف نماید. «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا». اخبار و اقامه شهود در محکمه واقعات را توضیح نمودنی است.

آزمندی تعنت‌آگین آقای اندر در خصومت با متهمین و اشتباهی کاذب مومی‌الیه تا آنجا طغیان می‌کند که برخلاف تعامل ادبی محاکمه به ادامه نفس مواد اکتفا نکرده با تشبث در وظیفه خاص قضا مبنی به بررسی کیفیت احوال متهمین مانند همان تشنه لب بیچاره، آخرین میعاد تعیین شده در قانون را تأکید می‌کند.

راستی چه بدبختی و چه رنج‌آور است این که در یک دستگاه اسلامی، وجدان یک مدعی‌العموم آنقدر دچار تلوث گردیده باشد که علی‌الرغم معلومات خود و برخلاف وجدان با اشاره ابروی این یا آن عنصر مستبد - خدا، رسول، قیامت و شرافت را نادیده گرفته با آن که می‌داند مظاهره دموکراتیک بود، با آن که خوب می‌فهمد فلان متهم در مظاهره اصلاً شمولیت و دخالتی نداشت، چنین پیشنهادی را انجام می‌دهد. غافل از این که الحمدلله مردم مسلمان اند و اجازه نمی‌دهند سرنوشت مشتی عناصر بیگناه قربانی فلان جلاد بی‌رحم و خداناترس شود. نمی‌گذارند آقای اندر، این مغز شستشوشده بی‌اراده هر چه دلش می‌خواست، بکند. نمی‌گذارند دیوانه شمشیربه‌دستی، فرزندان‌شان را همان طور که خواست قربانی نماید.

آقای اندر گستاخانه و بدون اعتنا به قوانین و بدون هراس از مسؤولیت چشم را خوابانده، ظهیر ولد محمد ضمیر خان را به شش سال حبس محکوم می‌سازد. و تجسس این آقا در موضوع به حدی بچه‌گانه است که نخواستہ است بفهمد که ظهیر متهم در همان روز مظاهره، تا بیگانه مشغول وظیفه اداری بوده و قطعاً به میدان مظاهره نزدیک نشده است که البته امضاء نامبرده در کتاب حاضری در روز مذکور و نیز اخبار و اشهاد ده‌ها نفر شاهد مدعاست.

نمی‌دانم چرا آقای اندر خجالت نمی‌کشد از این که برای یک نفری که در تظاهر اصلاً شرکت نکرده، جزای شش سال حبس مطالبه می‌کند. برای کسی که اینک شهود از عدم اشتراکش در تظاهر شهادت می‌دهند.

افسقال متخلص به زهیر در همان روز مظاهره از خان آباد می آید و بدون آنکه سهمی در مظاهره گرفته باشد، فیض آباد را به قصد بهارک ترک می گوید که اخبار و شهود بیانگر حقیقت است. گزدم صفتی آقای اندر و قساوت نامبرده به حدی است که برای یک مسافر رهگذر به جرم این که چرا به روز مذکور وارد بدخشان شده، چار سال حبس می خواهد!

آری کسی که قساوت و بی رحمی سراچه دلش را به لانه هوی و هوس مبدل ساخت و پرده ضخیم سیاه که در اصطلاح قرآن کریم «رانش» می خوانند دلش را فراگرفت، آنگاه دیگر باکی ندارد از این که چه کاری می کند. آیا در این کاری که انجام می دهد، خدا خوش می شود یا دشمنان خدا.

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ»

### خلاصه

- ۱ - تظاهرات [تاریخی چهارشنبه ۱۳۵۱/۹/۲۹ به رهبری ظهوری، غلام صدیق «ساعی»، حیات الله «رنجبر» و قیام الدین «قیام» به حکم نص صریح قانون اساسی و در چوکات مواد ۳۱ - ۳۲ این قانون صورت گرفته و هدف آن تعمیم موازین دموکراسی و عدالت اجتماعی و افشای جنایات غلام علی «آئین» و دارودسته معلوم الحالش که صدها هزار سیر گندم امدادی حق مردم را مورد غارت و چپاول قرار دادند، بود. قانونی بودن مظاهره را شهود ثابت می سازد.
- ۲ - در این تظاهر دموکراتیک دهقانی نه کسی قصد چپاول گندم را داشت و نه کسی به شخصیت رئیس دولت و رئیس حکومت تجاوز کرده است و نه علیه رژیم ضرورت جهاد را شعار داده است. شهود این واقعیت را اثبات می کنند.
- ۳ - بحرالدين باعث از ساعت قبل از آغاز مظاهره تحت نظارت مستقیم قوماندان امنیه سابق قرار داشته و هرگز فرصت اشتراک در مظاهره را پیدا نکرده است که علم قاضی و نظریه قومندان امنیه مؤید ادعاست. شهود این ادعا را ثابت می سازد.
- ۴ - چنگیزی بعد از ظهر ساعت بعد از ۲ بجه در خانه حاجی محمد نظیف خان بوده و در مظاهره اشتراک نداشته است. شهود در مورد مبین مدعاست. و نیز متوجه باید بود که ده نفر ازین زمره چنگیزی را غیردخیل به مظاهره گفته اند. اوراق ۱ و ۲ ملاحظه شود.
- ۵ - محمد ظهیر ولد محمد ضمیر خان در روز مظاهره بالای کار خود در اداره رسمی قرار داشته، امضاء کتاب حاضری شاهد مدعاست. شهود در محکمه مثبت مدعاست.

۶ - افسقال مشهور به زهیر در روز مظاهره همین که از خان آباد آمده رهسپار بهارک گردیده است که رئیس شرکت سهامی بدخشان (مخدوم عبدالحکیم خان) شاهد مدعاست. شهود دیگر نیز موجود است.

۷ - غلام علی آئین و مشتی دهن جوالگیرانش که مورد افشاء مشروع مظاهره چیان قرار گرفتند، در این دعوی خصم ما بوده و دوسیه زیر نظر و تحت نفوذ مستقیم آئین و دارو دست‌هایش با اعمال قوه و اکراه علیه ما صورت گرفته و اعتبار ندارد. نص صریح مجله الاحکام و دیگر متون فقهی دلیل قاطع ماست.

۸ - امضاکنندگان علیه ما که سارنوال ایشان را نادانسته شهود معرفی کرده به موجب آن که عریضه‌ای به فرمایش والی ترتیب و مدعی مجازات ما شده اند، مطابق احکام صریحه فقهی مدعیون ما بوده، شهادت‌شان در مورد ما فاقد اعتبار است. متون فقه و مجله الاحکام مؤید مطلب است. صفحه ۹۳ مجله الاحکام.

۹ - اخبار صدها نفر و اشهاد گروهی از مسلمانان ثابت می‌سازد که ادعای سارنوالی مبنی بر وجود قصد غارت گندم و اهانت به اولوالامر و عدم شعار جهاد علیه رژیم به وسیله مظاهره چیان و اشتراک باعث، چنگیزی، ظهیر و افسقال دروغ و بهتان بوده، مدار اعتبار نیست و شهادت قاطع‌ترین دلیل بعد از اعتراف است.

۱۰ - علم شخص رئیس صاحب محاکم در زمینه‌های فوق دستاویز محکم بوده بر اساس ماده (۱۶۸) اصولنامه اجراء حقوقی محاکم عدلی، دعوی «اندر» قابل سمع نیست.

### خاتمه

جناب رئیس و اعضای محترم دیوان امنیت عامه بدخشان؛

جنايات و تبهكاری‌های «آئین» و باند مربوطش در بدخشان آفتابی‌تر از آن است كه نیازی به تشریح داشته باشد. تراژیدی معدن لاجورد كه خود «آئین» قوماندۀ تجاوز به خانه‌های كسانی كه به افشاء عمال تجاوزگران به جان و مال مردم بی پشت و پناه دست زده بودند، [داده بود] در خاطره‌ها زنده است. تجارت آئین در لفافۀ مبارزه با تریاك و كشانیدن مبارزین ضد تریاك به نفع مشتی از قاچاق‌گران تریاك در شغنان كه خوشبختانه محكمه با اعطای برائت، بی‌گناهی‌شان را تأیید نمود، پشتیبانی بی‌دریغ از عمل شوم قاچاق تریاك و لسوال‌ها و علاقه داران در شغنان، اشكاشم، درواز، واخان و خواهان از نظر پوشیده نیست.



انباشت محبس بدخشان از ده‌ها بی‌نوی بخت‌برگشته که آقای «آئین» بدون حساب و کتاب و بدون استیذان محکمه باصلاحیت و برخلاف فقرات ۱- ۲- ۳ ماده (۲۶) قانون اساسی روزگارشان را سیاه و کارشان را به سلول‌های نمناک این محبس کشانیده است، از جنایات قرون وسطایی این والی جانی به شمار می‌رود.

زندانی‌ساختن بیش از بیست نفر از شاگردان لیسه شاه محمود، به گناه احتجاج علیه بی بند و باری و آزادی در نقل دختر والی در امتحان عمومی، دلیل آشکاری بر استبداد و باطن نفرت‌انگیز «آئین» است. معامله ضد انسانی و ضد قرآنی «آئین» با دو طفل معصوم و دلیر: غلام ربانی<sup>۱۲</sup> و محمد ایشان<sup>۱۳</sup> که بشریت از آن ننگ دارد، به جرم افشای وحشی‌گری‌های عمال والی و مبارزه با قاچاق تریاک و جنایت‌های عبدالحلیم ولسوال درواز و حاجی بیک معاون متوسطه فطرت و عده معلوم‌الحال دیگر و مورد ضرب و شتم، غل و زنجیر قراردادن این بهترین دو فرزند با شهامت دهقانان درواز و انتقال آن‌ها با زنجیر و زولانه و پای پیاده، لب خشک و شکم گرسنه ذریعه دوازه نفر ژاندارم مسلح و یک صاحب منصب از درواز الی محبس فیض‌آباد و سکوت سیاسی والی در مورد تعیین سرنوشت آنها تا این دم، در حالی که از زندانی‌شدن‌شان بیش از شش ماه می‌گذرد و تراژیدی است که تا مردم درواز زنده است و دنیا هست فراموش نمی‌شود.

غارت و چپاول ده‌ها هزار سیر گندم امدادی به وسیله «آئین» و دار و دسته‌اش در حالی که فقر و گرسنگی بیداد می‌کرد و صدها خانه را خراب و هزاران فامیل را آواره و دربه‌در ساخت که مرگ دلخراش شاه مردان قل، غلام علی و ... در کنج سرای و کنار خیابان و در راه به دست‌آوردن یک مشت گندم، نمونه کوچک آن به شمار می‌رود و صدها فاجعه دیگر همه و همه جنایاتی اند که سکوت در برابر آن، خیانت به خدا، قرآن، دموکراسی، عدالت اجتماعی و اعلامیه جهانی حقوق بشر است.

---

۱۲ - زنده‌یاد غلام ربانی از کدرهای برجسته سازمان سیاسی به رهبری بدخشی که پس از قیام جوزا-سرطان ۱۳۵۴ خورشیدی با مولانا باعث و حفیظ آهنگرپور و همراهان دیگر دستگیر و در محکمه نظامی جمهوری سرदार داود به زندان محکوم شد. پس از کودتای ثور ۱۳۵۷ بجای آزادشدن از زندان، چندی بعد با دیگر یاران، خلاف تمام موازین قانونی و حقوق بشری از سوی حاکمان جنایتکار حزب دموکراتیک خلق مانند هزاران فرزند این سرزمین دزدانه به دست جلادان خونخوار سپرده شد.

۱۳ - زنده‌یاد محمد ایشان نیز از کدرهای شایسته و پیشگام آن سازمان که به حیث آموزگار در درواز خدمت می‌کرد، در سال ۱۳۵۷ بدون هیچ گناهی مانند ده‌ها هزار هموطن دیگر توسط آدم‌ربایان همان حزب ربوده و ناپدید شد.

مبارزه با این جنایات والی و باند معروفش نه تنها گناه نیست، بلکه اجابت مشروع داعیه قرآنی بوده، امتثال از فرمان: «وَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ» می‌باشد. و تنها خائنین به خدا و خلق خدایند که با تحریف ماهیت امور عمل قرآنی و انسانی را جرم و جنایات قلمداد می‌کنند و تلاش می‌ورزند تا با این سیاست‌های اربعی و زد و بند و فشار و اختناق، جلو مبارزات مشروع و قانونی را گرفته باشند. ولی ما با آواز رسا اعلان می‌کنیم که:

«ما مردم‌دوست هستیم ... ما نمی‌توانیم با دلی آسوده و خیال راحت، تماشاگر درد و غصه مردم باشیم. و برای همین هم که در این راه، آزادی خود را از دست داده ایم پشیمان نیستیم. ما می‌خواهیم انسان‌ها، انسان باشند، بدبختی و بی‌عدالتی وجود نداشته باشد...»

پیروز باد مبارزه در راه دموکراسی و عدالت اجتماعی!

مرگ بر دشمنان بشریت!

عدالت قرآنی را از پیشگاه جناب رئیس و اعضای محترم دیوان امنیت عامه خواهانیم.

اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى

چند برگ نمونه دستنوشته مولانا باعث (تایپ متن کامل در بالا):

### صورت دعوی خاں لوالی ولایت بلخستان

ایمان علیہ السلام محمد اندرہ شہ عد اول خاں لوالی ولایت بلخستان متخلص بہ «بابت» ولادہ امام محمد الدین  
 شہنشاہ لوالی دروازہ و ظہور الہ و لا محمد و اصل شہنشاہ لوالی جرم و محمد صدیق ولد حاجی حیرا -  
 محمد خان شہنشاہ نیر نیر و حیات الہ و لا محمد صالح و قیام الدین ولد امام یار شہنشاہ مرکز  
 ولایت دافغان شہنشاہ بہ زچہر ولد محمد حسین با شندہ و لوالی جرم و زچہر ولد محمد شہنشاہ  
 مرکز و حاجی بیک ولد حیرا عبدالرحمن خان شہنشاہ مرکز ولایت بلخستان و نامہ دعا خوانندہ :  
 دولت اوراق مرتبہ عالی بر مطالب ذیل می باشد :

- ۱- موطن پستخاں بہ فرماندانی انبیا ولایت غوالی والد شہنشاہ محترم و البصاحب شہنشاہ میرید  
 کہ تاریخ ۲۹ - ۹ - ۵۱ از طرف بیکندہ احمد لکزان غم و ارادہ چپاول کندم حکومت بروج  
 پیوستہ دی از طرف قوہ دینہ مخالفت کردیدہ اند در نتیجہ احمد لکزان و عاقل لکزان کندم  
 حکومت از طرف شہنشاہ بن دوستی مدعی علیہم فوق الذکر معرفی کردیدہ اند .
- ۲- جمع غیری از مردم بصف شہنشاہ طبع مادہ (۷۵) قانون اجراء جزای بلخستان و اللہم  
 مقام محترم ولایت بخودہ و مدعی علیہم مذکورین را بہ ارتکاب جرم توہین حکومت - کہ منظور شہنشاہ  
 از توہین شہ و صدر اعظم بودہ چنانکہ در جداول شہنشاہ و دیگر مذاہج اوراق صریحاً از  
 ایشان تذکار دادہ شدہ - و ارادہ بہ عارت نمودن کندم حکومت تحت اثر و ابھتاج  
 بخالدین نام مذکور متہم شاختہ اند . ورق - ۹ - دوستی بلخستان .
- ۳- شہنشاہ ورق - ۷۹ - الی - ۱۱۵ - بعد از تشوکیات مفصلہ در مورد مدعی علیہم مذکورین  
 چنین بیاناتی را ارادہ داشتہ اند .

۱- خدشہ این دستہ نکتہ جو بہ حکومت و فرمانداریان کلت - [ کہ زمانہ دوران کلت ] -  
 کہ زمانہ دوران کلت را در جوابیہ - ۱۱۵ - شہ و صدر اعظم لفظہ محض و نام شہنشاہی نوشتہ و بہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیام پروردگار توانا و دانا

جناب امین و اعوان محترم دوران امانت عامه ولایت برستان

اشامی

- ۱- بحوالہ "تاریخ" ولد مرحوم دادا محمد الدین خان ساکن ولسوالی دودرز - تذکرہ نزدیکی ۱۳۱۸
  - ۲- بحوالہ "تذکرہ" ولد مرحوم دادا محمد علی خان ساکن ولسوالی جرم - تذکرہ نزدیکی ۲۱۵۹/۲۱۸
  - ۳- مقدم صلیبی اشامی "مرحوم میرزا محمد خان" علقہ دہلی شہر بڑوت
  - ۴- پیام الدین بقیہ "امام یار خان ساکن آنطرف جردون شہر ضلع آباد
  - ۵- حیات الدہلیہ "ولد مرحوم کرم صالح خان ساکن شہر ضلع آباد
  - ۶- حاجی بیگ "جنڈی" "میرزا عبدالرحمن خان
  - ۷- محمد علی "آبوی" ولد محمد علی خان ساکن شہر ضلع آباد
  - ۸- اشغال "بھیر" ولد مرحوم ارباب محمد حسین خان ساکن ولسوالی جرم
- در حالی که مدعی علیهم السلام حرار مسکین، باطن و دودری جمع تقریبات شروع میباشند. اینک و نای محمد را بررد اشکات وارده از طرف آقای مقدم محمد خان متعلق به "اندو" شاهد خانوالی ولایت برستان ذیل تقدیم می داریم:
- بمیزان یادآوری متذکر می شویم که درین و نای چند سببهای مبارک کائنات صرف نظر نموده و توجه عمدتاً بر آن را در مورد مطالعه شماره (۱۴۹) جرمه پیام و بیان جب می نایم و فقط به جنبه های حقوقی مبارک می پردازیم:
- آقای اندو بکم اندک نامور و معذورند، کار می مبارکی در و نای و از او در خوش خدمتی به والی و در دسترس معلوم الحال والی را تا آنجا که گشت تذکره از برای

احترام از سنده قدسی قضا در میان نمی بود، پرز رخت دفاع را بخود سپردن خاصه موضوع را بعلم قضات محترم واکذار می شدیم.  
 اکنون بحکم ضرورت می پردازیم به تمسک ورد جمعیات آقای اندر ساند  
 اول خارنوال ولایت :

## رد اتهام مدعی العموم

①- آقای اندر ساند باناستیزی خاص که پرز بر ازنه یک مدافع حقوق عامه ملت در نخستین فتره ایامیه خود بدون آنکه بعزوت تدکراء تابعیت و شکن اصلی و تکلیف شهرت و ضروریات دیگری ازین قبیل پی برده باشد سکرش از نشاء پیروزی در احتشام فرمان والایشان آقای « آئین » چشم بکشر دوخته میگوید : « ملوظه پیشه پادیه فرمانداری اندر ولایت عنوانی والایشان والی صاحب نشان میدید که بتاريخ ۲۹ - ۹ - ۱۳۵۱ از طرف بقعه اخلاکگران غرم ورزاده چپاول گندم حکومت بوقوع پیوسته ولی از طرف قوه انبیه مامونت گردیده اند، در نتیجه اخلاکگران و غارتگران گندم حکومت از طرف شهرداشای دوشیه مدعی علیهم فوق الذکر گردیده اند :  
 موجز ناشی گری منافی تصدی دفاع حقوق عامه عبارت است از :

- الف- تألیف زدن دستوریه و فرمانیه بنام پستیه پادیه .
- ب- وانمودن ساختن مدعی وضم عنوان شخصیت ثالث بیطرف .
- ج- استعمال بخشای کله اخلاکگر و چپاولگر در جایکه اصله این استعمال موردی ندارد .
- د- عنون کردن شهرد به یک بنده بنا به فرمانیش والی و حاجی محمد با عارفین

و در آن روزی که آن ظاهر و عظیم نماید و صدی با اول الامر و هم چنین بدقت باقی و  
 رفتی گویا با آن آئین و عباد و ترویج و غیره مملکت مسوئلتی را در نظر تمام بیاید تا بعد  
 - و - هر یک از دین و عباد که میگوید این است که در آن خدا فرموده است که  
 پیشگاه عدالت است که در آن است « یوفی ثقیل ذنوبه و اشهود و حوکه » و  
 در و متوالی است که در آن است « لعنة الله على الكاذبین » منتهی ترین کلمات است که در آن  
 آنگاه و نیز متوجه باشد که در آن در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 نیابت و کون و کرم صلی الله علیه و سلم را بین خود میان حق و باطل و دوری میکند  
 حقیقت ده را هر دو متوالی با احوال آن است و در آن است که در آن است که در آن است  
 با چه و عباد حیرت آورده و غیرت آنرا در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 در تمام ابواب ۷۵ - ۱۱۵ و جمله در این پنج سوال جداگانه گفته شده است که  
 « بعثت » در آن ظاهر ساعت ۱۰ و در آن ظاهر با سه برکت نموده و با اول الامر  
 توجیه نموده و در آن ظاهر در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 کرد و چون جهت تمام جزئیات کدام شده است بعثت فرموده چیدان کنم با عباد  
 ساخت و غیرت بیات شرم آوردی در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 و صلح هم غیر مسلمانی عدل و نه ابراست با مردم مسئولیت ایمانی و وجودی  
 شان با طم و ادع بی شرم و عزمه گامات پیامبر گیر استم بوسه آنگاه و نیز در آن  
 مسند مکتوبی بجای برداشت اند که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 معنای عبادی بدوش علی الصواب برده از چهره بر بیستانی این ترعه فرموده است که در آن است  
 کرده حقیقت با در شان ما بخدا و قرآن و سبب کجوتی نامه او روز سقا خیز روزی  
 مذکورند و فرغ الا کرم و حرمه است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 این آئین است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

## خاتمه

جناب رئیس و اعضاء محترم دهلان و محیط مامور محستان  
 بیادیت در تبیها و بیایا و اینها و ما در فریبش در محستان آمنا تر از آنست که بیادیت  
 به ترویج داشته باشد. تروندی معلوم بود که همه آبی قوه عده ثانیه در خانه می کشند  
 وقت عمل تا وقت آن مکان وانی مهم کی بسکت و پایه وقت رده عود و در خانه  
 از همه است. تا به آیین ده خانه عوده از تراب و کت بین با این معرکه در یک  
 مستقی که با جاق تراب در شحان که خوشنما. مگر اطلالی بر وقت. بیادیت در  
 در خانه بود. پیشینای برودت در کل قسم خایان تراب و اهلان و در وقت و در وقت  
 نشان. و شاکم. در خانه و در خانه و در خانه و در خانه و در خانه و در خانه و در خانه  
 و خاکت پس برشان در ده الی اولی است بر کت که آتی و آیین. چون حساب  
 و کتاب و درون پیشیندهن مگر با صحت در مظهر مغزوت و ۳-۲-۱ ماه (۲۹) تا خون  
 راستی روز گشت ترا شیه و کمارت را سکه لپای کتاب ای لغت سینه است و بیادیت  
 درون و سگی این وانی جایی بنام برودت.  
 از حدی سابقین پیش از بسکت نوزادش کردن نسبت که کوه تهاه و محتاج میدی بندو  
 با بی و در خانه و در خانه در امتحان عمومی دلیل آنکاری بر دستگیر و باطن نورت.  
 در خانه آیین و است.  
 سمانه مذکورانی و مذكوراتی و آیین با در ضمن معصوم و دیر. مقدم با بی و محمد ایسان  
 که شربت در آن تک عدد بهم رشتی و شیرینی ای همان وانی و معارده با نایان تراب و  
 عایت ای عبد الکیم و انوار دود و حاجی بیک معادن متوسط قطرت و بعد مسلم الملک و در  
 دود عود و شتم. من در بجز قرده درون ای بهزی در فرهنگ با شایسته در مقامی دود  
 و استان آریا باز بجز و در خانه و با بی بیاده. به خشت و شکم گرسته در ریه دوزده نوزاد اهدارم

سَلِّحْ وَكَيْدَ حَاجِبِ مَنْصِبِ اَزْ دَرُوْرِ اَیْلِ مَحْبُوْبِ مَغْنِ اَبَادِ وَكَلُوْتِ سُبْحَانِیْ وَاَیْلِ دَرْمُوْدِ تَعْمِيْنِ سِرْ لَوْحَتِ  
 اَرْبَابِ تَا اَمِيْزِمِ دَرْ حَالِكِهْ اَزْ نَزْدَانِیْ شَدْنِ تَا نِ بَرِيْتِ اَزْ شَرِشِ مَاهِیْ كَنْدَرُوْ تَرَا اَزْدِیْ اَلْتِ كِهْ  
 تَا مَرْدِمِ دَرُوْرِ رِنْدَهْ اَلْتِ وَدِيَا بَهِيْتِ فَرَا مَوْشِ مَبُوْدِ .

غارت و چاقول ده که هر دو سیه گندم اندازی بوسید « آیین » و در دوستی در حالیکه  
 فقر و گرسنگی بیداری کرد و صدای خانه را غریب و هزاران نامیل را آواره و در بدر ساخت  
 که درک دلخواهی شایسته را نسل - عدم علی و ... در کج سیرای و کنار خیابان و در راه برکت  
 آوردن بگشت گندم نمونه کوچک آن شمار می رود و صدای ناخفته دیگر همه و همه جنایاتی اند  
 که شکوت در برابر آن ، خیانت بخدا ، قرآن ، دموکراسی ، عدالت اجتماعی و عدول جهانی حقوق بشر است  
 بارزه باین جنایات والی و باند معروفش نه تنها گناه نیست ، بلکه اجابت مشروع در علیه  
 قرآنی بوده ، امتثال از فرمان : وَجَاهِدْ وَاِیْمِنْ سَبِيْلَ اللّٰهِ بِاَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ « میبایست  
 و تنها خائنین بخدا و خلق خدا بود که با تحریف ماهیت امور و قرآنی و الهی را جرم و  
 جنایت قلمداد می کنند و تدریجی و رزید تا باین سیاست های ارضایی ورود و بند  
 نش و وقتناق جلو بارزون مشروع و نامعنی را گرفته باشند ، ولی ما با آوردن رسا اعلان می کنیم که :  
 « ما مردم دوست هستیم . ما نمی توانیم با ولی آسوده و خیال راحت و قنات گرد  
 و غصه مردم باشیم . و برای همین هم که درین ماه ، آزادی خود را از دست داده ایم  
 بیشیمان نیستیم . ما می خواهیم الهی با الهی باشند ، بدینجهت و بعدالهی وجود  
 نداشتند باشد ... »

پیروز باد بارزه در راه دموکراسی و عدالت اجتماعی !

مرگ بر دشمنان بشریت !

عدالت قرآنی را از پیشگاه جناب رئیس دواغصا محترم دیوان رعیت عامه خواندیم  
 اَعْلٰی لَوْ اَهْوٰ اَقْرَبَ لِلتَّقْوٰی